و آسمان گونه در این بهار خجسته جلوه میکند طبع تو که ما را از برگ سلطنت و محض حضرت عقیده
امور دولت مرتبه منتظر کرده هر دو نهضت برگ مسعود در نهایت ترقی و حاکمات است
و سعادت اکمال سستی و اکراه که حسادان را در زوال بیابت
که طالب اوراق آشفته هر کمینه و علاقه باطنی است که هر وقت اسرار حضرت
اوشاهرا از برگ سلطنت طولانی دهد تا هر گروه استماد دهد و شاهرا جای
نخواهی بود شان به حرکت منتهی شد تا امور سلطنت و ملکداری آغاز
در جواب حرکت شما ماره شیرازه آن از هم گسسته حضرت نظم قدم جو
ما تی است از عشق و نهایت خنده راستی دولت است که او شاهرا داخل
دیگر اف مملکت حرکت منتهیه اگر اندازه باب حرکت نمودن است که
یک لفظ نمه تمام نهی که از برای تعطیل امور طلسی از آن بالا درست است
این کار هم انگشتی سرپا نهاده نظم که داده دلهای شاه دستگیر است و چون
از هر حوزه لذت مردم را او خفت اندازه که هر اگر ده و حقوق یک
سحر و کفر حاصل شده و علی نفیه را از باب حقوق نعمت تقرات اعتبر
متاعی السحر مراد دست دارد و از تمامیت خصلت ایشان یک آیت است که

رباعیه

که رباعیات کلیه خود دالصورت حادرها اش ان سیه هر شهر سکه علی النقطه
باشیره و آزو آلواز آسایش بردن ها هر برای زن شدن مردم الحق با شاه
صورت سلطنت را مانند صفحه صافی تجلی داده که عکس برای صبح صحبت
نیست و از جهانهای الاف طبع تو ره رازی تو تصریح است که غرض
و خوار جزئی از آن میز دید هلوس از کمال ایشان که کلمه ده ترش در روی
صفحه‌ها از ذره فریاد میکند که ای مردم از من چه میخواهید امروز از آن تهمتی نیست
فراخه با رحمت و کرمنفی و استغفار جمع و استغفار دروغی نها ارزد الله رحم
بیش مردم بعنوان فرض الحسن است جمع آوری میکنم در جهت ره هرم و در این تاک
چشم راه دکوش را داده است که از خبرها خوش نیاز از تهی دست که ملاحظه آن است
نه ملاحظه دارد خاطر وحدت طلب خود را آزرده نماید و از مواجب و رامر آن
مردم که مالیات آن امور سلطنت مسلمی هر ذیل کنند در اطراف صفحه‌ها
او که تشنه از تحقیق حرب زبان در زمان عالم لور که مصلحت می‌نمود فیه
از قبیل حاجی سعدالدوله و نیک رد تفکر که اراده است به هر فقره ظهار نیرا
و هم از نمره را فیش فرزند سیرا که علمای کاروانا لرزیده کمش کفایت الکفایه

باجع بسیار رسته ام از ایشان دست آموز چراغ جمع کرده و تملق می نمودند برست آید

فرمایه آوردن با کمال و تمامی گردستان و با نظمی ایشون زبان ذهن نکته جلاله

تواب ایشان خلعت نو بسته و زری گفرید و بد هر قصه خواه نفع در ست

ضرر درست ایشان مدح خود رسیده باشند

پادشاه با همه زرداری و صبر و تحمل متغیر شود متحیر بسیار که از وقتی کی قصه رعدی شود

تکشف صحبت کدام غلطه درستی بر آورده استنباز دارد با این تغیر و تحیر بجور شود

تابعت زمین گل و تباع لودی حاضر پادشاه آنچه شنیده ام تصرف است

نزهت مردم بزرگ زده و [illegible] نیست این نعمت دارد آنچه ایشان

لطافت و ضبط ایشان وقت است و نتیجه [illegible] عرض دارند بنگر

سلام عام را که بقول عوام [illegible] عجب است تعلق قائمه دارد آن ایشان

طولانی را که [illegible] ولایت [illegible] توقف داشته این تعمیر

در دوستی دیگر [illegible] بزرگ و تجربه [illegible] سلام قیام با قعود در [illegible]

در [illegible] سلام پادشاه در حضور [illegible] نخواهد [illegible]

هیچ خبر [illegible] بسیار کرد که مخالفت سلیقه ایشان باشد [illegible] غرایت [illegible]

زراد

ورزد و لطور [illegible] در تقدیم ادا [illegible] آنچه نوع فعل ازوست تصرف سکوت

محض است چه دانی زبان [illegible] پادشاه و هرچه نوع فعل ازوست اگر

در سر دربار [illegible] استماعات ظاهر [illegible] سکوت [illegible] از نطق آنقدر [illegible]

سکه بحکم آنکه درست [illegible] دادی کنه همین نحو سلوک در مردم ایران را ز

اجواب [illegible] تصرف کرده ادا [illegible] را [illegible]

قصه [illegible] سکه گاهی از [illegible] حقیقت کار را [illegible] و [illegible]

[illegible] النبی [illegible] حضرت [illegible] نهان کلم که

این طمع [illegible] از خصایص صفات مردم [illegible] حق شناس است

[illegible] وجود [illegible] فاش کرده که اگر او در جهان [illegible] رو شد و آورد

[illegible] خویشان را بروی [illegible] کنند [illegible]

[illegible] که از [illegible] نیست این [illegible] خود را

و نخوت [illegible] روی [illegible] قبله [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] شده و آن [illegible] که [illegible] عشق [illegible] هزار [illegible] در حق

[illegible] نیست در [illegible] که [illegible]

ملت نجیب است که هر وقتی از این دو فرقه ضعفی بروز آید تقویت نمایند خصم را دفع بکوشند
و همین سبب از فقهای اعلام و دقایق احترام نشناخت تعیین ... نمی‌کنند
و احترامی که از ریاست کلیه ایران نسبت ملت نمود ... یک نفر مجهول
حمل کرد طبقات مردم ایران ... که از ریاست کلیه ... شی
تا ... رشته خلل افتاده هر طبقه تابع یک عقاید شد ...
نظر ریاست کلیه که خود را از ... ملک نقض ...
... که اگر ... ایران
از قوای ... که ... را خوب ... عشق ... داشت ... است
که از استعمار ... شد
انقلاب ... کرد ... حال که ... آن ...
... از خلوات ... که ... نفس
تصفیه ... تهذیب خلق ... همین که ... ادراک ...
... و تجلیات ... صفات ... از آن
... که ... از ... آن ... شاه ...

...

خرسند درجه که خلعت کرامت پوشیده و بمواجب قرب دائمی ...
... تصدیق است ... از انتشار ... ظهورات عالم ... نمایند
طبیعت شان ... است و ... بیشتر است ... از ... یک
قدم ... شعاع ... جهان ... گرفت ... تا
تا ... نیاورد ... که ... متیم
کفالت دین و دولت ... علمای اعلام که قائم‌اند
از طریق ... و قوام ... ملت ... الهی
واضح ... سراج ... منهاج ... برای ... تعلیق‌اند
ایجاد کرده ... که اگر ... ظلم ... جدید که ضرر آن ملت
و دولت ایران ... و فقر ... برای ... خود ...
... حرف ... کرده ... از اعاشه
ایشان ... که در ... علمیه ... نظر
از تحقیق ... رغم ...
این ... درمیان این دو طایفه شقاق و فتنه است و در ...

المؤمنون اخوة رحمة بینهم که برادران دینی این درجه اکبر گرد سعادت اتفاق
و تهیه اسباب نجات و وفاق و دنیی کمر زدند جانا اگر کسی باب صلاح
دولت البهی شود برهان در حفظ نظام بهشت و مصلحت شخصی و در عمر
عصمت و نفاقیت و اسباب در حکم سنگ عزای سنگ عز مصلحت را دارد و در عصر
صالح کسنه و آن کار را اقامت برده و فلقین است از غم و جهد
بالفعل در طبیعت رسالت مرتبه رابع نشده و ضرر آن بهمه نفوس را
سعادت مدرسه احکام قیمی و در تلی از اعتبار افتاده و حکم ندرت
کسی نیست که منافع آن دو دست معنی باشد این بحث را مجدد اعاده بر او
در نسخات اطبا برای منافع ممزوج بهم رسیده اگر طبیبی به تنبیه بر بعضی
موادی که از مسکنات در سفر و صحت است استعمال دواهای ضد
نسخه سبب و مهلک که بار ادن است آنکه مذهب دیگر دلیله تو فرود آرد
این نفاق و در ترسانیدن هر یکه و نفاقیت در دل ها تمراد
دور کرد که قلب آنها از قبر انحراف شود اگر این نفوس تصرف کرده
در کمی این همه قربانها روزیست که خود قرار نخواهد داد همین نفاق و نفاقیت

بر

بیش علما را تعریف نموده ایشان را در رتبه درجه استقرار داد
رتبه اولی را مقتضیات علم و حلم و حفظ ضیاع و عقار را در همه کار را داشته
زبان ایشان در کام است و در انتظار جمع در نام شریعت است در بر
حمله نمکنی کمی اگر سلطان مطاعیت در جمعیت ایشان قهر بود جابه
فوری نخواهد چون ثمرات و جود خود را در غایت خفای چنانچه لازم منتظم دارد
نظر حضرت صاحب الامر صلوات الله و سلامه علیه تثبیت نموده و در
رتبه اولی بالفعل کافی است که از آن سه حمار ذی مداهای در سعادت عجز
مردم نگاه دارد و کم از قیلتها عن ضرورة و کاین ثناء قطعها ولکن
رتبه ثانیه را در حین احتیاط خفی نماید آنچه نمو است کردن غنای عوام
وحشت واشته که سبب از فتنه حادث شود که از دفع آنها فرمانده
و له حالا که شد اهل ظلم و رعیت بر باب شکایت و نفرت بر خلق
شد از رعب عوام سلطنت بر ازدر
رتبه ثالثه در قرض صعود در تقویت حسابان کنند در رعایت علم
و عند الشیخ کتب اینه سطره ولکن ثار [illegible] هر یک

نیز و مجرا با تصاحب کردن و با جان و زدن علما و اعلام مراجع شرعیه اقدام دارند
مجرد دکاکین در دکاکین بسته شد مرا حکمت و الان الکتب نوشته
و حاضر در هر جا اراده برین گذرد مقام هیئت ایران شد از این حاصله
نه تنها نیستی که از جانب رخنه و جهان صحابه سرزنش و نفرت دارند
و ادامت نمی کنند اگر ملکه نفر از درجه اثنه حاضر شود از آنها درجه اول
دانا ناظر تربیت در اینکه در اجرای حکم خود به همه جا همراهی دارند از دانش نمود
و رجاله شهر در این طبع و علم و تربیت و کلیه به ذات و دسته کناره
و اسیر دوری که مردم از دانش دانشگاه و جوانی و رجال علمی دارند از درجه اول ثانیا
دارند

نه همه نتیجه از استقرار تشیع است این اداره یک علت اساسی شده
و نتیجه دولت بنیادی برای حفظ کرده و دولت روس را مجبور نمود به جلو
و نسوان بیت و بیکاران دولت روسیه فاطمه از علاج این جهت
قاصر کرده عقرب ولیعهد دولت ایران در تشویقات انجمن داده
خوانی بی اراده که است تقریباً شاه از یک شخص معتبر معتمد خواهم کرد داده نمود

عصمت

عصمت این مذهب لعل داستانی اراده که از حوصله دولت و ملت خارج
و از برای دولت یک رنگ است که ولیعهد تعیین کنند مردم و تعیین
عادات حاضر ایران طبایع و تربیت اهالی ملت و در اول خارجه
از ملت اسلام متنفر کرده و اعتقاد آنها این شده که ظلم و تعدی در جز
و شکنجه و اعدام نفوس و ازاله و تفصیل کفر جمعی را، رواج کردن و مردم
باید سبب از استعمار و رتبه اخراجش و از برای خاص و عام کردن و همه
حقوق دولتی و ملتی را با غرض نفسانی در نبوده و تعارف ضایع و جهل
گذشتن از صفت اسلام است و این دولت و ملت را در دست
و ملتی نشناخته از وحشی و جو تحرز از فقرا و ضعفا ایران که اکثر حکومت
شتر شکسته از ولایت زاد شکسته در زبان عجز از رعیت کلیه
و مرسته و تعدیات حکام و از تزلزل تعادت عمل برادرانه
تحکم است و این عدل و جنات زنده در هر جا فرامین و خط
بنوشته تخطی حکام از حد است و رعایت کلیه دولت
نمیکنند و فقرا و ضعفا خود جواب نمیکویند سکوت آنها از جهت رفاهیت

و همه ظلم و بدعت و خرابی مبنی و جایز است و ما دیده ایم از فریک حکام
دیگران این تعدیات را در ممالک دولت هم با خود و نفاذ شهر
نخورده کل قسط ملاحظه نکنند و از عرض ایشان تهیه کنند و فرادادان
پادشاه تحقیق کرده و عدل شاهنشاه را ظلم مبدل نموده هر آنها
زور نشان نکنند و حکومت متعرض آنها نبود همان نفاذ تعهدات است
و جنس رخصتی است برای زمین کل که در رشته حقانی آن نگردد در صفحه
موجب دلسوختگی مردم تقسیم نکنند نمی دانند اگر بخورد با خود و سیه
منتهی آنها رحمان است و فضل حاکم بر حم بهانه چو تهمت با واه
ز رتبی از عامی بیاشر فرد ترجمان کرده فرد با خود نقل رفته
و حالا باسم نفاذ است جمع رهایات تا مردم کار در دوران
جبرا بات جاقوه با جریمه مجری دارند و غمازانه گشت
لاه این بار رانکشند و دو عامردم دست نکنند از این نفاذ شهر
و محل عایب قرن تجارت تازه ایجاد شده در شعبه است
بازار هراج ذقه دست این است از بازار هراج و معامله آن انگیز

ممنوع نیست و از این بازار رقبت با فکنند و بر در دکان دست نوغنه
خاصه آنها در پادشاه نظم معاش ایشان با ترتیب حقوق خویش
و خود نوکری و لیاقت و استحقاق را اگر می بازار لغو و کهنه کرده نمولین
محصول املاک حق داده که بهر درجه زمین صاحب و بهر مبلغ که معتبر است
بی باشند با ترتیب عشق بخرید رقبول نفاذی املاک خرید
در ملا عام استبداد از قیمت منصف و قدر مقرری را بهال زد و شر
که در بازار هراج رایج است اسم خریدار آنچه با تحری نرد در لوحی تحریر شود
حاکم رد وقتی و منع و عطاسلع ثمن است اگر اعلی زمین قصاکه
نصف لیاقت کم ادنی بهای مختلفه در حق کمتر قرار شود و صاحب
متعدد متضاده شخص واحد معوض با رزاه بی و منفعت مقدار است
و میزان با درک اگر آقای کرم کشیر با حال زمین نظام نشده است
و معتبرات ترقیات اعیان رو نرده با از کشتی خفی است
با از پادشاهان شغل و عمل و الا تنخواه بازار هراج برای میرانی
حاضر بر تنخواه ان این بازار عوام را بر خواهی رحمان داده حق کلام تو

ساقط نموده سلام پادشاه را از سطری شال کلاه شرف دارات ز فرض بکر
نموده بستری کارد لاب کرده عده مستوفیان از حساب گذشته در درجه
رسیده که فرسیه درجه کسی شماره آن احاطه نخواهد داشت تا در کمال رت
رسانت کلیه قرار تعدادی دفتر خود فرض کند و بابه وزارت باشد او
بحسن کفایت خود اداره که رعیت دارای صنعت علاوه جلاد نوعی
کرده باشد تا ابر جسته در امور زراعت و خدمت و افتتاح
و اختراع صنایع روده مرخلی ارباب خدمت و وقت الفا کرده
والا دین باس لبهای را که تنقیص آورده شده و دایع پروردگار است
محتسب حقیقی نخواهد گذاشت ثمر خیری بر آن مترتب شود ان الینا ایابهم
و ان علینا حسابهم

حسابداران صحرا فرزند شاه نگار نصار عقده و عهده [illegible] در دوران
ثابت دارز کوه ... را القرق ... لیکن مقرر داشته و آثارها
در قرق جناب آقا است و قرقچیان الان جمعاً در لباس ارباب قلم
درگاه اسلام نیز حاضر در ضبط و ربط اشغالات ممالک محروسه

الهی [illegible]

همی مصرف دارد که جزئی از قلم نرفته لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا
و قد احصیها حاصل اراده حسابا رعیت که ثابت و دارایی است
در آخر سال هر ده سله بست همین قرقچیان نیاز حضور جناب آقا است
برای هر یک از این قرقچیان رجب شیت جناب آقا معتنی
معین شده و در عوالم نطفه و علقه و مضغه در جه ادوار استقرار قرار
ظلمات ثلث بعضها فوق بعض متعلق زمین آنها سرزده دیار [illegible]
که نطفه را نطفه بسته شد داد از غلط کاری جسته شده مشهور [illegible]
که قدما رتبه ادمیت داد لوثیت داشته لفظی دارای درجه [illegible]
واقع شده و هرگاه در ملک ارباب ایشان جمع خالق بسته ز دارا
اطلاعی در کشف آن عاجز
اگر در خدمت قرق تنبیه کاری بیاید عرض شود رئیس حاجی میرزا شفیع
شیرازی دیگر است دارد چشم حاجی میرزا نصرالله که کاملا دیده شود
در قرق که کسی نزد آن است و قدرت اموری ایران واله در این قرق نبخت
که والدم پادشاه و جد به آنست قطعاً در وزارت جناب جلالت مآب کمال [illegible]

چه جور خرج ترانی را بکنند این وقتیان در این خود و هم تحقیق‌اند
وزارت مالیه هم وی نشد جمشان از زاده و نا بیاید بار
هر جا املاک آباد و ملک مردم اضاعت از وضع آن مالیات دولتی
ساعدت بگیرد بر شود تعارف به جمع و در وقف اکواله بوند
مالیات آنها را از املاک اشخاص تحصیل کنند و از تقدیم مکش و تعارف
عاجز و کار بجای نکشد و حاکم از وصول آن عاجز باشد جمله این خارج نو
و خود لقایای بلادی صحیح و تحقیقات تحج باد
ترتیبات دولتی و در حق اعیان و فقرای هر طبقه متقربت دران کی کند
گرته عوض شود هر یک تا قوم سال بچه این قسم و چه
نفر بکند و آن مستقیم مرتبط در زوال مالیات و در هر طبقه در نقد و جنس
در وزارت مالیه عاید شود بر نواحی خوار دستوری که مرا کلمه خمار
اهالی ایران از طور این مسلک که وطن ایشان محصور قریات و نواحی
انهار اطراف دنیا در عالم متفرق شوند و لقمه نسیف حوالی تعدی
ایشان لطف صحرا و نباتات از خلائق عالم استغنا میکنند

ابحار

که بهایت وحشی و بهائم متفق شوند و از این قرن بحر مشاهده در جوع لایم جوانان
کرده اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف ایشان را در تسکین کند

حکومت ایران نه بقانون اسلام شبیه است نه بقاعده ملل دول اروپ
باید گویم حکومتی است مرکب از عادات فرس و ترک و تاتار و مغول
و عرب و افغان و مردم ترکمان مخلوط و الدهم یکعالمی است علاحده
و هرج و مرج زیاد چون در هر چند قرنی یکی از ملوک طوایف و قومی
ایران غلبه کرده از هر طایفه عادات که در ایران تا بحال
و در این عهد همه آن عادات که جدا اجرا شود مگر اجرا کنندگان این
عادات کهنه حالت حالیه را اجرای قانون اسلام را قضا نکنند
و بهترین قانونها رویه رسمی است و در همه عصر قرآن نطقش
بیشتر رجال ایرانه از نظر برغ و بسیار خلاف رحمه رکشته اند و در این سیها
و در راه تربیت ایشان تقصیر رفته از علم و بلاد ت و بسیار علم یکه تعلیم ان
امر بوند معلومات شان مرد خبر حصر شخاف ت نحفظ

دو سه دوره روزنامه نفوذ در ادارات تشریف آورده از جهات [illegible]
وطن و محض [illegible] مرتبه ترتیب و تقدس دارد در همه مردم حتی مالش از آن جهت
طمع و ذلت دولت [illegible] رفته در آب [illegible] مخصوص [illegible]
از آب بیرون آورده کرد و وقف [illegible] بالذات بر [illegible] است
نکته این [illegible] نو آورده [illegible] از یک [illegible] کار از جهت خو
اظهار تعجب نکنند در جرائد [illegible] است نظم این [illegible] با نظم [illegible]
کرده هر دو کار حقوق پادشاه متحیر در [illegible] از تهیه اسباب ترتیب
غفلت نموده این نوع عجب تا وقتی است در نزد پادشاه
در امور ملک کاری [illegible] نشود همین که تصدی کار و شغل شد [illegible]
کارها [illegible] اعمال ایشان را خیر و برکت و راحت قطعه [illegible]
در این دوره جاهلی که در صدد کشف حقیقت ایشان نیست [illegible] هم
با رتبه و تحیر در پایمال کردن حقوق مردم و ترویج [illegible]
و [illegible] عزت و ذلت و اختراعات [illegible] طمع [illegible]
[illegible] تصرف در احوال خودشان [illegible] مبالغه [illegible] باشد [illegible]

نمایند

نمایان شود و تحیر [illegible] با اینها که تا زمان [illegible] سلوک کرده کارهای ناهنجار
[illegible] چه کسی [illegible] باشد الهی
یکی از اسباب نفرت و خستگی خاطر پادشاه که در تهیه اسباب ترتیب
تأمل دارند [illegible] این جوانان [illegible] حقیقت است که
افواه ایشان که در نظر پادشاه [illegible] آمده [illegible] نقص
ساحت آن صفحات [illegible] تصمیم عزم [illegible] حاجات
خبری را که برای مملکت فایده [illegible] داشته [illegible] انتخاب [illegible]
ولایات سرحدی ایران [illegible] کلمه سؤال نکنند در [illegible] اهل
که [illegible] تفرق کرده [illegible] المنفعه [illegible]
شد [illegible] جهت
مکرر است اضطراری [illegible] اینجا [illegible] خواهد کرد [illegible] احکام
[illegible] دیگر [illegible] احکام [illegible] است
که دولت [illegible] صحیح [illegible]
[illegible] تحریر شود [illegible] که [illegible] حقیقت [illegible] خواهد بود

این جگرها خون نشده و از بی‌تحملی است ملکه از مشغولی و بی‌تحملی است

از جملهٔ آلات جارحه که به دست عاملین جور داخل گشته کمان و ران

داده شده و در تشهیر آن اگر نیز [illegible] شمشیر است که زهرابه پرورش یافته و خود تیغ [illegible]

جانهاست یا اتهام متمولین و ولایات [illegible] و در خلال عمل [illegible] است

و دیگر نیست مردی محقق است

اعتماد السلطنه مرحوم که جارس اصلی بود و جارو [illegible] در تکمیل این صفت رذیله

رنجها کشیده و خونها خورده و خونها ریخته در این عمارتی که استاد کار

همه دیار داشت و در قطع اشجار و [illegible] و [illegible] صد درویش قوی

ورشه و داغ و ضرب [illegible] چنانچه این مبالغه کرد و کفش زمین را آغشته خون

بحری عمیق است و خاک [illegible] بعد [illegible] تا به حدی که [illegible] است او

اجرا شود [illegible] و نفی عاملین جور [illegible] تعالی حکم

خود در اجرای این عمارت دیده و اعدام [illegible] شوند

[illegible] ملت و گنه‌کاران [illegible] ملت [illegible]

و ترک این عمارت که جانی [illegible] ایران را به [illegible]

که هم جامع جنایت و هم [illegible] و هم منبع غرض و عناد [illegible] الحمد

و وزارت وظیفه امور خونریز [illegible] ولایات حاکم [illegible] ظل السلطنه [illegible] ۴۲

وزارت [illegible] استحقاق اطفال یتیم را از [illegible] عقیم [illegible]

ثابت جناب [illegible] محقق امورات را از مخارج حکومت [illegible]

و رسم متعارفه و قرض [illegible] و خروج [illegible] جنابت [illegible] کشته

[illegible] عرضه [illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] از عمله ثابت [illegible] هر که [illegible] است [illegible]

از عمله بر آمدن مخفی داشتن [illegible] پادشاه است و [illegible] کردن [illegible]

و استعمال نمودن این آلت جارحه و [illegible] زهرآلود و استعمال [illegible]

و عمارت [illegible] اگر تقدیر [illegible]

[illegible] حاکم [illegible] تحقیق [illegible]

و الله [illegible]

[illegible]

الغصه [illegible] سعادت [illegible]

ساری و جاری است که هر طبقه در ازاء غرض شخصی از خیانت شان ابائی نیست و اصرار
مذموم است در این قسمت که از حق حقی قراری که آنها در محیط مشروطه
کشف نزد ایشان آن دخیلی ملتفت نباشند بر انقلاب عام جامع اهالی است
مجمعه در دفع حق زدنی است و تغافر این تعادل بتقصیر قدر نفوذ و بهر
مال به خودداری کنند و قدری از ذمه و ثواب و جواب
و در کن دارکنار کار تمام نیست

این بلد تقسیم البلاد ملاحظه محل المراد است که ضعف و رب النوع
تعدی است که کمتر آب دهکی است که نه لوث و دو ولاد و توش
باشد ای بعرف الدیم محمد الحسیم ... حکومت کرد ... الولات
محمول المالک ... مستقر ... و محل ... آن سعه ... ملحقه
در صفحات ... دیگران ... اتصاله است
تقصیر سلوک و تشیع عام ... در ... صفحات است
در دوره ... نحست منطبع ... آنچه نقل ای ... مسلم
هزار کس آنچه ... و بقا و خود کنند ولی الخبر کالعیان

مز

حمزه میرزا و میرزا محمد قوام الملک بعد از خدمت ... که ادارت حکومات ایشان ایالت
ایران را از جای که داشت چه قدر حکومت ... که با حمزه میرزا در حکومت
آنکه امارت جنگ لقب داشته تعهدی کرد تقویت این لقب از کلمات
انتظام کشته و خود از بعد از آن ... هایشکی حل ... آنچه خبر برسد قرق ... داد
... حتم ... الهیار خان در ... خود دارد ... نهد
با پرسش و لله شرف کرده ... باب ... اده ... لله
ضبط کرده خویش را معلوم ... کلمه الحق ... نموده ... از حمزه میرزا
آنقدر برسید ... که در آن ... تغیرات ... شود و نو
چه نو ... خوش ... سهام الدوله ... فصاحت
که الهیار خان ... کنند ... سهام ... خلیفه ... کری
سهام الدوله ... ارکان ... قسمت ... که از اهل
الهیار خان ... آن ... شده ... ضبط ... آقا ... حکومت
و دار القاعده فرشاد و باشند
نوشتجات ... که ... خود ... است ... آمده ... مزار

آنهاست چون هاکی از استعمال آلات حرب و دشمنان ایرانی را

زمین کنی از آخال میانه زارده که در عهد روایت است که این فتوحات و [illegible]

این صحیح درست به

اکنون خبر صریح رسیده که قضیه مرو چه است بالعکس عادت معهوده

نشان است آمر ز قوامین تعقیب دشمنان و حلاله را حال دارد کرده

و خواهند فرستاد همه و نباید استه هر فرقت از روس در این صفحات رشته

ترکمانان را خشکانیده در تمامی آنها تا که داشته و حرکات ایشان العقد مرکبست

مروج است بر جمعیت جمعی بر زد و خواهند سرحدیه و ولایت خراسان از [illegible]

حالیه ترکمانان امن نیست بمخالفت حالیه از روس متمادیست

اما ما حقیقت کرکم تو و ری هم روایت کلیه این خطرات عمده

که از شرق و شمال خراسان شرکه اهم دانسته است سرحدیه است که

از حس السار جان و حکومت در کتاب المقاطعه خراسان که از کلیه [illegible]

یعنی بر زد و در رضا منعقد شده و چه خواهد رسید

کمتر از استیلای کال که قسمت نکرد اتمام رعیت کرده ترکمانان و از این بهره بود

بعضی

بعضی و مه در کتاب سیاحت خود از حالت ترکمانان دشت قبچاق

در کتاب زیره ایران بالصفحات و از آن تو فصل شرح بیان کرده. اظهار تعجب

نکنه از اینکه دولت ایران را عزم شده که اسباب قلع و قمع ترکمانان

عاجز مانده و تنها تعلق به تسلط نکنه نخلاف دولت روس در استقلال این طایفه

تدابیری بکار برده که نزد الفعل ان تصرف سمرقند و بخارا است ثمر ان

آن هدایت است که چه خواهد بود دولت ایران عوض اینکه مثل دولت

روس پیش رود آلکی در تحقیقات و سیه ترکمانان را ضعیف کرده هر سال از

ولایات سرحدیه خراسان را یک سلطان نشین تعدی که اکثر سلاطین را

بزرگ قلعه و رق الدیش لقره قبالی الحجه شرح ترکمانان خلق نموده

سرحدیه ابنر هرگز تقلیع و قمع بلکه بخشش قلب ترکمانان را جمعی [illegible]

آنها را در ترکمن زی و غارت بعد العهدی نشده از سلامت شاه قاجار [illegible]

بولایات داخله خراسان دعوت خواهند کرد که تا آن حد [illegible]

حق جو در ایران کار آمد امانیه و از این جهت در شرح بعض ترکمانان نبرد هم

از دولت ایران باستانیات جهت این شهر از حق تا کاری استعداد دولت ایران

شبه نه جوی شاه

ضرر فاحش برسد. این معنی که هر وقت از بزرگان در اجابت دعوت خود
قصوری دیدند بر تمنیات مجعوله بر جهة حکومت خود بالاستقلال مضطرب نمی‌گشتند
که مجموع استعداد و قابلیت را نسبت ایشان تا ادب بزرگان را نگه داشته که
اگر فتح دری را به علیت و حسن درایت ایشان در جمع شود بزرگان هم تنبیه شوند
که در اجابت دعوت قصوری کرده بودند و اگر شکستی هم رسید برای دلجوئی
دولت ایرانی بر دوش نهند و بر مرمت تقصیر دولتی است، بعلاوه از [illegible]
خود را بجنگ مانعی برسد سلاطین بزرگ از زاده و ذات اشکال رغبت
بیاری بخت خود خواهند شتافت؛ در مجالس خاص از ضعف دولت ایران
گفته و استعداد و قابلیت بخرج داده [illegible] اولیای دولت ایران
اگر دقیقه تغافلات بزرگان بر جهة [illegible] نشد از فوائد دو دولت
که بعد از عزل الهیارخان آصف الدوله که [illegible] رفته از دخالت دولت
[illegible] حق تبیین خواهد کرد که سازش بر خصمان انگلیسها و حیدرقلی [illegible]
بزرگان سازشی بدست [illegible] و الله [illegible] اقدام نمود [illegible]
بزرگان در فتح شهری نمود از اطراف دره گز در [illegible]
کرد و

گوهر میرزا و [illegible] الملک رحم از ترتیب ادارات ترقی حاکم [illegible]
و سلطان شده و این دولت هم بر جهة دولت کافی دارد هم در [illegible] تبعه دولت
نواب مرحوم [illegible] تبعه روس بزرگان با و ملحق کرده در زمانه حکومت [illegible]
بابل [illegible] رسید که بحفظ سرحد [illegible] کشته این حکم طرف [illegible]
[illegible] بزرگان [illegible] این دولت تعدی کرده [illegible] گرفته
که خانه و علف خود را گذاشته؛ نظم امور سرحدات کلیه ایشان را [illegible]
عدلیه فرق و ضعف الطالب والمطلوب [illegible] گوهر میرزا
[illegible] احقاق حق [illegible] نفوس [illegible] نفس [illegible] میرزا [illegible]
که مردم ایشان را [illegible] علوی [illegible] که [illegible]
چشانیدن قدری [illegible] بخشید [illegible] گوهر میرزا [illegible]
[illegible] که [illegible] ایشان از خیمه [illegible] سرحدات کلیه [illegible]
[illegible] دولت در اعلام [illegible] موفق [illegible] نشده [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] دولت [illegible]
[illegible] اعلام میرزا [illegible] میرزا ابوالحسن خان [illegible] میرزا [illegible]

فرمان نظر و عرض و لمر رضا

سرحد داری عراقین و حکومت تصفحات بعهده غیرات ذات الیمین
که همه از دولت را ملک بعده و شد و خانه قدیم خود را در دستگاه کسند وجه
دارای ظلم و جور بقصد و ای حکام و امام همه است
این کمیع چشم کلهر خشم که ... از رفتار شاطه فارغ نشد در ...
داد و زر برین معنو گری و عاشق گری چهره ی دارد و قتی لقب ا ... منتظر او
و حالا با زحرش خط و خال نیز رفت اما که رسم و اسم نیز کت
خود جان زهر آلوده کرده که منظر از برکار را زهر آن نیست حق جور را
تصاحب کند و عاوی ... و دعاوی حکمرانی و تی برست اهل
تراب و ملاد را ملک ... تحقیق کرده اگر همت ... حکام
تضبط مزارع و قرای مقصرات ... و الای ایشان تصرف قصه ... گر
قانع نیست محال حمهات و مستول ... دقصر شن
ملک طستی ادش ... اگر حالش ای خیمه ... قتول ... تنهی است
... ماشیه خلق ... از ... مشهور عمر است عراق عجم ...

نمونه اخلاق

نمونه اخلاق است و عراق عرب از حکام را در حق ... نطلق حیات
طمع ... سلوک تراب و الله در انجمن شغه شغف کرده داری از شعبه
و کمیع منتخب نیز بغداد است در خلوه او در کنف وکالت وزیر تله مجمع است
دور ساوی سلوک ... است ... ایراف جعلی ... دل
سکون ... گمند ... جوار ... الوند ... از
و یا وی ... بسیار و در ... بمند گشته و خطای خارجه او ... کاست
و زیرا امور خارجه سعوبت خطوط سرحد ... تصفیات نشده جای ... کرده
و بیش آمد ... سرحدات طرقه در ... احتیاط ... گشته ... بر ...
سخت ... گرفت در ... است فیع لطف عشرت ... در حتی
شد ... گرفته شعبه ... کاری رو ... و چشم ... کاده
رکن است خاک قدم او در کمی بصیر خود کرده تا رتبه ... دارد
سعلم ... در توضیح ... تحقیق و ... نسبه ... درجه تعدد
و کلام که ... عاملین است بر حمل و احوال حکام ... است
در نعمت ... نمک ... و ... مبارکه ... ثانی

افاده چنین علمی نمود انجا را بطوری کشف کرده که معلوم شود امروز صدق
خود ثابت نبود دیگر حاجت نیست در سلک دو رشته تو بست تشکیک
لعبه انجمن شهادت مراهم اجزای هر روطبایق ثابت قوت اجزای
قوه خانه بدقت را قوت اجزای هر وطرح رسید و انگاه دانشهای
اثبات نازیست که شاید ازین راه بس وسیع در پس گشته حتی بر روز عقلی
دانشی از کرده که بنهانی تشده اوله از قبیل از رو بر غیر چیزی برد از دو خانست
علما را البرده و نظم و مسئله تخرج داده حاصلی فرد در سر رای دوران تربیت نشده
نکته بنفرد ده دگر از رسم تن و تربیت حرارت اهو تنهای از وطن
در زیر فرد در چنگ محال نمیه نظم تا زه فرد خانه روز بطلی هم
تربیت ساده هلوان ترتو از ترس تکالیف شاقه در زیر چنگ دوم مسئله وارد شد سال دار
در وسط زود خانه استاده مزجها کار کشتی بار مسیده و در تخوج لو داری المهم در نصب
نهاد لطافت بمن دگشته که از بود در جمع اعضا و شهادی چشم
و عرق خوردن و عرق کردن نیست اگر بارها در انکار و صنایع
انجا نه از دو بر روز گشته و آن امر را بحث مسئله و قوه دارا که در زیر چنگال از ایجک

که از

که از شراره آورده باشد و تا امر از دو زیر چنگ ارکان از دو مجبور میکنم که جوش فرد حساب بود
تصدیق مونسه کار ما ربیت از جمیر شاهر ازین جهت کار تا حوالی گشته که دین تا پایان
حساب نیاز ماداکر دورس سلیما نهان حقیقتی بسیار روشن خود نیست که از دین آب
آنکه امهات لن تصلح العطار ما افسد الدهر
نفاست بغرض که خصم هم دل بضعف است هم برگ در حیلت تبرش
ایران مجزیست در زیر عدلیه ایران دورین نصف که ما چون تر از دو دو نشانه آن ریشت
شرق و غرب آفاق را از قسط و عدل مملو نموده نیام ما هم دیس بطلبی ایران ما
سعادت از حیث که مراد است آنها این سعادت
ربنا عاملنا بفضلک ولا تعاملنا بعدلک در دو شان دولت ایران
طلب قدم و راه دین اعتبار همه از دور کرایس خانه رضیرانه ولا حسین بود
دورویتی نشانه بیشتر اعضای مجلس عدلیه از او لله دو هواب وزیر باب
وزیر را آقا میرزا که دله از شده است داشته از اهم جمع الطبیعه
کالنکته الواقعه فی صدر الکلام در صفت کلام از آن دو نکته است
در انگلیسان فایق است تعلیمات لطایف که کم قیمته را از فرح عراق اوزان اسبولو

دستیار اند که تحفه از ظلمها نرم و منحصر باست که در دیوان عدلیه با بعد از
دعا کرضعی گشته یکیک که تر است با آب دهانی در غرار اشهر در زمین
آتش جمگاه حق با اینکه عارض درین قحط ال رئیس ده ارزد و جان
خود عورت کننده عاقبت خوب نخواهد داشت بهم بغته عظیم
خواهد بود ننگ ای فرموده در دفع ظلم و تغییر حاکم و در نشان
ترحمها و حقایق حق رعیت و نقطه ای که صادر نشد
در ننگ خاک قطرها اراق از گرد زین برد و فراغ عرض از حق
و عرض از راه حق امری نمیشنیده که رعیت امانت خداست که
بپادشاه سپرده و این ستمها بر رعیت شود که خیانت است بخواهد نظر
النفس کاسقطین که دیوان عدلیه عارض شده جای گشته ترشحان که
در دو قصه بر فی بیت امرای زاده حکم توبه و دلکو است و رد عرفان بحجر تکان
و احکام تعدی اند که نوبه از دیوان جمع است راضی شده
ای سعوم الیوان و سعوم الاقران یال الیوم حسان العصر انوس الزار
و جابرین الوزار حتی مع دیوان العدل و ابی له میزان الحق ان قصد کرد

شاق گو نشا بشی محصلین بی قید شق قهقرا ، اینها شیء مددی رجب دوات
مکو در تقدیم اوجب ، انکه بی دارالاحصاب وادبار نعوذ و قوة در جهد نیستادند
اصابهم ع آذانهم دوقهی حق را نشنیده الکاذب سماعون للکذب
اکالون للسحت اطاعت هیچ آن بربا نظاعت هر دهی این
جوان است و محاکمات تر از دی عقل داد ستوران است ترضی دفعی
از میکشن هر که القاش بجای بعتر است زحق است والا با حق خواه بود
دار مجلس داخله و او در دیوان عدل جو ترانه نتیجه در نقد تا که در صورت
اهل شرع است ، بر بیت این ، خود بهدست کرده تیر بی قانونی
را فقات بس ، انه بشر کشیده ، منزه زند کنش میخواه نشسته اند و جهر
ذرات این بر در که معلوم نیست از منشا است کیست ، اکبر بس و قعدان ایشان
در نهار عشره وقت کم ارزانی دیگر کاری است هر ساکر
که بحالت عالیه و قرون خالیه ادامه مناسب نیست در دیوان نقبه که
خارج شده هرچه بخت شود این منجمت اعاذه عالم مسعود باد دوام سعد دو
بر سیف و ضمه که در ضعه ادعه عزیز عوض کبر راعیان عراق و ستر اها

دیدار

الحق چه کنم فارسی چه شعر ای مخلص طور دنیا نه نظم درست

بی هنر هر دو نفر تو کسی سخن بی سر و پا در نظر بگفته درست نخواند سخن بنظر

تعدی کن آیت شعر در تحریر وارد قیمت بار و دو ب نهال کن

انهم عن السمع لمعزولون خورده برده ملازمت از حرف زبان کرده شیخ زنگوار

از بس کرده هر چه بود آمد

فعلا همه خوب تر کرده شد زمین خوب را بر فرق عجب است

ظلم و ستم رجال دولت ایران نسبت به رعیت نیست طبقه بالای ایران

از خسیس مطلق عالم مظلوم تر بر هیچ قشون بر دیار تنها درد عوارض نقاب بد نجیم بر

حالی دو دو هر قشون ایران که در هر گوشه متمرکز هستند دچار مرگ گرسنگی دعوا است

در اینجاها این خصم خائن کار چون زن خلاص خود از شبه مرتبه خائن

و جان تازه از تعقیب حاکمان خاص اشرار است قشون خود کرد

تا روزی که روح در قشون به ده درست تنفس شود در دهها دارند است

هر روزی هزار بار شمشیر در دشمن بیفکنند کشکهای خنجر تسلیم زر هر ماه از

چند کرده است در تاریخ قشون ایران در جلد سلطنت وزارت

ننگ است

شروط شده در اسم سیاسی که سر آیه درستی بود از میان رفت روس نظام اجرا بکند

تحریکات متشادله دیگر از آن هم بر حق مخصص و دچار تهمتی شد خود بود

از مظلومیت قشون کار کشیده اگر چه سربازان بسته در کوچه‌ها بیشتر دیده شد

گرسنگی مزید به تکلیف ایشان افتاده که نعش در راه خاک بر دارند در خیابانها بود

هم سکون و زندگی از علامات حیات تحرک در بازار ایران همان صدای

طبیعی است که گاهی از طبع و شیپور شنیده شود اگرچه این مطلوب صرف نیست

رد بیان است اگر از مردم شهر و تنها سرباز که اکنون مرده در کشتی شود با این خدمت

عمدی که بسته بسته ما در حق خود است و ذلیلی است آنها ظهور بر سر شهوات اعلام

که چه زیر بار خواهد آمد با این همه جرئت و کفایت وزارت اکنون کرد دولت

قضیه روی هم در انتهای مسئولیت از منظورات آنها خود قرار مجلس شناسنامه کنند

در صدد تصرف از ولایات سرحدی بقیه کارها حال کشیده ودادند

مملکت غشاش روی دهشتناک از طرفی به جمع از جان گذشته آن

عاقبت که شنیده ام شهر ملی، آنها از نقطه بالا سر بر دل گرسنه حال

دولت ایران با این ضعف قوه چه خواهد کرد مگر اینکه نفس نفس

پادشاه در جهت بقیه درای تهیه یک فوج هزار نفر ارتش کنند با صورت بگیرد
بعد از اینکه از جناب آقا این کار حاصل کردند با آن جناب ترتیب نمی‌دهد
هم که از قطعات نواب سعدالدوله دست داد را کنند
سعادت این کلمات را بر روی کاغذ آنکه سعیت بچه خبر را جمع کرده اعتراض کنند
لفظ کلمه طمع نموده جناب آقا در باب کلیه راضی نشده در حق دیگران
استعمال شود دیگر قطعات جنت جناب آقا در باب از دبستان قوم چو
جناب دارند و جایزه شیخ آنها را این نوال دارد و دیگر قطعه‌ای لعل عزا
که عزیز املاک مشهور و یوسف است
یک تکه از نظمیات در تهران خارج الطلوع دارد نوشته شده وزارت
و عمل جناب که از اعمال قریب است آن رتبه را دارد که وزارت دیگر تاریخ ندارد بود
افغان این عمل را به این قطعه داد و حکایت و فقری در سال اول آن
را خسته کرده بر این وزارت ضعیف را یک تقوی نمی‌کند کار
به همه مردم شکل شده اعتبار آقا را الله گرفت افغان کار را درست کرد
خار خود افغان‌های بر دو کمی رفت مقامات نظام و سایر رجوعات ادا

الفاظ

الفاظ مهمله را تمام کرده‌ای آن را به سعادت سعادل الملک به هیچ خبری نوشته است
مهلی که اوقات عزیز را ضبط شده تهران را قهر گرفت با شاهنشاه دارد سعادت
بارث و دیده خدا غیب آقا به هیچ اثبات جمع نموده بابت کلیه در این اوقات
در ایران ثبت نشده از خود زرد که عمر دیگر خود رفتن است در جاده‌ام
ظاهر کنند از انواع لعل غزل غزلهای غزلها داشت از ور قشون خود نفر
از عنوان آقا در تمرکز برای دو نفر شقوق شده بر امت آقا ای در نصر
کانه موالشه در ارض برادران قرار دل شهره در بابت رحوم انجمن خانی
خود را در نظم نموده قراری بشه در جهت آن وجود مبارک پادشاه
رسیده از کتاب نظمیات قشون در تفتیش را به این رشته و در کلاه‌ها دلی
رخ شده وزیر فرد دو جناب اعراض عرضی دارد مکرر بعد از این انجمن
در جهت انقدر فاک بر این در عقل خود را از کم از در شغل فرخ
بنویسم در پیش آبرت جنه نفرهای بقیه نظمیات قشون تنظیم
لازم است و بقیه حاضر آدم تو را ز رخنه کار را به شهر داخل‌ها صفحه بود
متعرض کنند که بچه نظمیات داشته باشد هر چه با به زر افغان‌ها بگیرد

تمام شده نشان را که قواعد ذکر شده است نیز این خبرها را میدانم
شفیع پادشاه بمن محول کرده که از کسالت بیرون بیایم از [illegible] نفر [illegible]
ترقی داریم طالع عجب چیزی است مردم روز بروز [illegible] رسد بار [illegible]
این لحن کاری [illegible] ضعف حال این دو نفر از وجودشان [illegible]
[illegible] نیست بغیرت آنها که [illegible] داراری آقا الحمد
[illegible] در جوانی آقا بر وجود خودشان نشان [illegible] گفته [illegible]
ترقی [illegible] وجود این اشخاص [illegible] است [illegible] افتخار [illegible]
[illegible] امور [illegible] کرده ایشان [illegible] واقع [illegible] فضائل
[illegible] اصحاب آقا است نفثة المصدور [illegible] توقیر است
شان [illegible] از ارباب علم که در اعلام [illegible] ایران
تعجب دارید بیانات متعلقه بزبان [illegible] است بغیر الله
که [illegible] زیاد فوج ها در تقاضا کرده [illegible] فوج [illegible]
[illegible] قدر [illegible] منفعت [illegible]
[illegible] را تفوق [illegible] کفش [illegible]

مرد

[illegible] برادران [illegible] است اگر [illegible] اسلحه [illegible]
[illegible] برادر برادر ما است که اگر [illegible] برادران [illegible]
این [illegible] برادر است که در هرات [illegible] جهات [illegible]
[illegible] خود [illegible] است در این [illegible] جهت [illegible]
[illegible] غیرت [illegible] برادران است [illegible] غیرت
[illegible] کفایتی برای [illegible] دولت ایران [illegible] است [illegible]
اما [illegible] ایران اگر دولت [illegible] را دولت داشته [illegible]
این زبان [illegible] را [illegible] اخراج [illegible]
[illegible] غفلت [illegible] آنها [illegible]
[illegible] خواهیم [illegible] دفع آنها [illegible] خواهیم کرد
[illegible] از آنها اگر [illegible] که [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] بجهة [illegible] و [illegible] آنها [illegible]
[illegible] تا [illegible] و [illegible] آقا [illegible] کرد
[illegible] را [illegible] نفی [illegible] برادران [illegible] دو [illegible]

و تسکینی از جمع جوع خلد صفی دهر و شجاع العالم ملقب شده از حق بعنوان
گذشت از جناب آقا در کری انگاشته به بابت کلیه یک کارهای مهم
ناشی شد که مقدم ترین جنس انور ملح کرده و آن جنبه برازنده است
که از کرانه عزت و نورش کرد

این برکنیه طریقت و درشته طریق حقیقت با حکمه و شعور رابط و پیوست
برانند تا خفته و طالع و دولتی را اطلاع [illegible] شان را باید کلیه است و هم تحت
نشد و عیشها دلبرده رحم به رفت ان کلیه است اگر تعبیه میشد
هنوز کرده رو دانسته حضور مبارک مرتبت نهی عیشها دلبرده تو
برای قوه کاذبه خوراک دیرکنه از این وصلت که که خدایا جناب ساقی
حرمت است حقارت و عزت دولت برای خود کمی ارتقی را اختیار کرده
و شبه ناز در بیان همیشه سخت رنده و ارام [illegible] رتبه نحوی باشد که
ممنوع است و محکوم در تنی است بهر رده بقای عنوان دست یافت
باید سکر کرده و به ارام از دوره فصل الله [illegible] و برای هر زیر لحظی کار
فنی و دولتی را خان [illegible] که هیچ خویش نیز دیگر آن مرتبه

الحق

اما شخص قوه کاذبه که بعد از جناب آقا بعضی از میرزایان منظر با شاه است
بعد از آنکه عزت دولت را در بر آورد خانواده سلطنتی را نجات کرده بحث [illegible] خود
رجوع کرده با هم کسی را که گرفت که در این کار به چه بر مردم رخ داد که نه
شد شعله حواله سرجنبه را احاطه کرده که ساده گشتی از حکام جنبه بر ما کرده که این زود

این جوان کامجو و کامیاب بعد از این آرزو و شباب در حضرت اقدس ابن
کمتر جسارت و خلاف کرده کی آورده است باوقتی در بر دارد و به کسی نمود
محال تنخ است زیرا که پادشاه محبوب است و راه حجب و بقا اطلاع
با حاجب در انتظار در خلوه و خارجه چنین جلوه داده که رای صواب نمای پادشاه
تابع رای صواب دولت و جمعی از متمولین را باتفاق نه برا آنکه شیئه ابله بود
تخت کرده است علیهم السلام گفته بر حق تعالی حدیث بنجواه نیز
ازل که اول به صواب رای ان قوم کرده و در این [illegible] که [illegible] نیش
جناب آقا امه [illegible] ربطه کرده از جهت منقطع شد قرآن تمام کرد
که ایات [illegible] ثواب برده نشسته شد [illegible] ان قوم قبض ثواب [illegible]

جمع آوری از اطلاعات ما کافی نه چه افرادی که مرده و نجات نیافته که
چه افرادی که در هر کس نشد در حدود ما که نظم سراسر آفاق را گرفته اگر این جنس
حیوانات نوعه یک روز برود بار گرسنه کس سکنه از روی عقلش حفظ نشد
و حفظ نیست آنها مملکت در دست ایشان واگذار نشده دفع آن
حیوانات نموده و از امور فوریه مسئله دولت و ملت هر وقت گلوله خواهد کرد
در ایران برای حیوانات موذیه همان ساعت که تشکیل شود اعمال نظیر
هر بیمه برای حفظ آنها دچار و جهان زبان فاجعه آنها که طوق اسارت
جان زیر و نتیجه این اسباب در هر یه عقل شان شکسته است کشتی شان
در نور وطن است کلمه کارها در نقش راست ساخته و تر صدمه خورد و النقد
رشته امور از که گسسته شود سهل نیست ما همه گوش را نگاه داشت
دارد بر سفارت و حضرت اگر کم وقتی بدهد ایران در حال کار است
در ام پوشیده و حالت فاجعه در اداره که حوائج گوهر شده و
بنیت حیات آنها وارث جوانان نفی و در کار دو منکر در دشتی از
گران آمده تو سکنه نیست نفر در آزادی اتفاق کار دو دوازده گرانی (دوم)

کرمان

از زمان رنج و کمیل الملک از و کمیل الملک کابینه من بعد از انقلاب اول عمر از اتصال
نیز در جواب دیگر در سال کمال ثابت حیات کار اطلاعات داران دولت حکومت
در تقاضای این ضرر کجو فائده می بخشید که اخلاق و تعقل در حفظ شعاع الله
او بهره و اطلاعات ممتد نیست
از لازم است عقل و تجربه توقع داریم اخلاق و بعض ما سر اولی گذشته
دکتر مصدق از آنکه خلق و فرج که دلتی اینجا گذشته کشف ازو مملکتش
چه خواهد بود در اینکه دارای صفتی آزادی و نظم مملکت کمیسیون ترک
تشکیل دهد در اعضای رتبه اول مجلس عقل اشد و غیرت حکمه ایشان
ایران در این حالت که کشتی حیات ایشان گرداب فنا رو شد
این مجلس شامل اعضای در تشکیل آنها است اهم وحدت صریح بیم که نتیجه این
مجلس نظم و ترقی درست است
و اگر مجلس در فاقد این عضو نظیف به نسبه حرف و انحصار کرده است
ترین ایده فروغ تمدن نفی کشمکش آن است که این دولت نظر
مجالس است و در عشر دوازدهم دانشمند واقف بیگانه چیزی است

که مردم از تشنگی و گرسنگی نمیرند اصحاب عقل و خبرا که خدا آخر عالم را از مخلوق خو

تقدیر کرده است از روی اقتضای حقوق [illegible] ممالک ایران را از [illegible]

گذشتگان این که

سفارت، از منصب وزارت جنگ ایران اطلاع [illegible] که از

همه آنها را درین اوراق رجوع کنند [illegible] القاب [illegible] تشنه آن از

وارد این در نظر او از قشون ایشان محو است [illegible] که از جوانی

ایشان نبوده نیات قدیم [illegible] که خود [illegible] در [illegible] لشکر

یا زراعت [illegible] است یا زراعت طلب یا [illegible] صورت

لشکر یا در میدان مشق [illegible] که از اول از رنگ

[illegible] شغل است در حضرت [illegible] هیچ خبر [illegible]

نیست سعادت [illegible] این دولت اگر وزیر جنگ [illegible]

معروف است [illegible] خود [illegible] دیگری

در جنگ است [illegible] دیگری [illegible] کار از

[illegible] نتیجه [illegible] بجهت [illegible]

[illegible]

از [illegible] این [illegible] در طریق حرف جا

[illegible] ملت [illegible] وزیر [illegible] تجربه [illegible]

از وزیر که این [illegible] تحقیق [illegible] درباره [illegible]

که به [illegible] معروف [illegible] زیرا که این

در وزیر [illegible] از [illegible] و [illegible] جهت [illegible] زبان خارج [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] شاعی [illegible] دروغی [illegible]

[illegible] تمامی قشون [illegible] است

تمامی [illegible] قشون از [illegible] علم جنگ که [illegible]

[illegible] است [illegible] در [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] قشون [illegible] وزیر جنگ [illegible] است [illegible]

[illegible] فوج [illegible]

اگر [illegible] وزیر جنگ [illegible] فوج [illegible]

شده در طلبهای قدیم در ضمن تعقیبات جدید زمین خورد پس اگر باشی

می‌افتد اگر تحریک از نتیجه مقصود قاصر و بی‌نمک و برقت غایب

و خاسر نشد در حقیقت اثر در حضرت اعلا اول کشف تر و [illegible]

مستعد است برای تعذیب اعلا اول که آن که تعلیمات او سرامش

در عقب تور به نبند اعضای آنها از طمع آزار نموده و تمامی آنها

به تعلقات شان در معرض بیع بایعه و مشتری [illegible] افتاده [illegible]

جد [illegible] شفاعت نیست و در هر صورت [illegible]

تحصیل برشته نصرت و فیروزی او است [illegible]

اگر طاق آید عذاب [illegible] تحریر [illegible] منقوض شده

و آن عذاب بزرگ است از هر [illegible] شقت العصا به

که [illegible] لطف [illegible] خلاف [illegible] رسم

[illegible] خود [illegible] حقوق [illegible]

کسی [illegible]

[illegible] مستحکم [illegible] تعجب [illegible]

ادعا

در جهان قفس [illegible] است [illegible] از [illegible] جهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جدید است [illegible]

[illegible]

[illegible] عادت [illegible]

مختصر [illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible] کرد

در [illegible] ایران [illegible]

که [illegible]

[illegible]

[illegible]

نصف دخل این وزارت حق السکوت است اما تقریباً نصف دیگر
بالمناصفه بین دو وزیر تقسیم شود هم حق السکوت و حق التحریر دزدی وزارت هم
ثانی وزارت مالیه دزدان وزارت برای بردن حقوق نوکر است
و اینها وزارت داخله و آنچه هم در ایالات مخارج قشون مخارج ولایات
تا به ضبط کشند قشون نه این دزدان و راه امنیت اگر تو در هر دو اقصی البلاد
بر حد به دنیای ولایت چه بواجب بگیر دیگر ایشان خودکشی نکنند تا چه
در اخذ شود دست وزارت نشینند لابدی الی الخلاص و ولایت خالی باشد
در خدمت قشون ایران فروش ولایت را دستگاه باشد هر دو در تعدی بی جنبه
که تمام این کلمات در شرح حال قشون ایران است کوشش دارم که دائماً
الفاظ رقت انگیز را استماع کنند الکلمات تلقیه الا ادعیه فلولها الفاظه
و بازرسیت نتیجه الا ذهاب الف ضربه
این قشون که از ایشان عمر خود را در یک برادری ... که ... از خود
از خودنمایی و غیرت معاف شده اند و زمان حال سکونت وزارت جنگ
ایران این گونه وجوه تقدیم است بار دیگر خود در انظار قرون

و جهات حرمت ضایع کند
رعیت و سپاهی ایران الحق از شدت ظلم و تحملات اگر در یک حالت
دنیا تا هر زمانیکه بوده اند ازهیچ خبر نشنیدن تشبه کرد که در نظرهای تعاجت
که ترک را روی راحت روح خود از دست خسته شده اند و هر دو دیگر ایشان بکشند
غفلت تهیه کسیه که با مجبور شود تکفل را بالتمام علاج این کار بر از سر ایشان
اگر چه بیرسید ایشان نقد بر هوم را به نکته این کف را نگردان ایشان
نخواهد کرد در جهات نفع خراسان سلیع تر و بزرگ ری کار رفت از دولت
اینی تعین شده ان رقم کمتر از آن دیده شد در دو ارتش نفت لعطا است
که خود لقب اوست بخلوت ما زیر بر تسلط و تجارت نمازگذار دهند
نفی نفس را داشت ری قصه دزدی اول را خراسان است که هو
که دوش ذریت رفت خانه را ازدحام رد ای حالا و خالی از درای
تهی دستی خالی در خانه فروشنده و در یک خانه از یک است که
هیچ جایی ذر کنم جون رخ زاید تب نکنم جون هر دو رفته دار
در تقصیر محکم و رزدل لنک او کله و تحویل داران بهم خود و خوار شده

و بصرافان شهر سرکت در بابه قیاس انقدر وجوه مرخصه کرد هرچند تا از خزانه
بخرج گذشت شیرزنی عشق در زنی رود و شیرزنی خود بخود برادران دالک در شکسته از
ایشان قبض گرفت این صورت همایون درین فاختة مدارس بکارهای خود
و نطقهای گشته خانه و خرج نمیکنند در دست اداران و در لطافت نخود جابهای خود
عاجز است اگر در اداره انکه از این شد از مخارجی که لقب بر مردم را عقل که
او وزارت انچه حقوق جاها در ایران است بی شماری و دزدان دفترهایی که نیفتی
دقیقها کتاب الذکر از خود خشیع آوری نمیکند و چیزهای را صعب الحصر
بیان ویران نمیکنند و از عده صحیح انرا نام این دیوانه نیز نه
رجوع بموقعی نظام بیک ترتیب نیست و هم محتاج رخصه الفعال بکند
اساکن او اقتضا که واین شغل در زیر سایه شغلهای رجوع و تقدم دهر حضرت حق النفا
و فوق علی السماء تا بنه رنج وحدانی جامه میرش کویش آن قدر
می شناسم ای خوف رجوع پوشیده و از کمال خضوع میکند
گفت تشنه زلال در از آن حیات ممنوع دارد نور از انکه
زمانه ایشان را از من خلع کرد و همی میرش را از آن دلاله در چرت
مع کم

مع کم در خشونت کتاب وجود انوشت دفاتر خود را در نوبتان جمع میکنند
که حبس المقطع او ما عقد بعض فرزند قبل و یک از بعقوبان باب کلمه است
که از امر زنده برای هر لطیف است و دیدها که از فرزان نغمه قش مهربان و مستان برد
و بعض سبب از از گور او عار دارد و قیامت آنها کار
از هر انچه دیده میشود فقط همان کرده است که نه بخط از این سررشته
ان از رشته لطافت بچوش آنگیز است
عند لب آشفته تر نیکو از این فسانه فقط یک فسر یارای تحکاره از دست گرفته
نسبت ناده عرفانست و مجموع نظر رجال ان فرد نمیکنند دو ای مسلمان اگر
رجم نمیکنند از این زبان ستمها رحم کنید عمر است نزد و بخشیده
و آب نشان گشته بشره و درین انداز تف غنی شنیده که ای کور باطن
کز می و فسر کار است زبان بسته است که درست و زبان از سکوت
نکه کرده و انقدر را نم نیست در عشق الا غماز لطف آنها در نظم گفته

مستغنی بهر دست که از روز جهان جار تاج کلاه رده و فرهنگ علیه لذا در این روزها

چه بهره می‌برند وزارت علوم الا قصور که علمای اعلام در نشر صحف علوم و اذهان
معقول اسلام لکن آنچه حالا در روزنامه‌جات ایران منطبع می‌شود در [illegible] خارجه [illegible]
صحت چندی است و در علوم و در طبع سطورات است اوراق روزنامه و مطالبات
آن نمره همه [illegible] ایران و بتعداد ولایات است وزارت [illegible] عبارت [illegible]
روزنامه [illegible] که موجب [illegible] چه علمی آنچه اداره است [illegible]
در اداره قدیم است که تا [illegible] کاری را [illegible] اگر اداره‌ای [illegible] است [illegible]
از طرف [illegible] استنباط مخصوصی است [illegible] نمودن هیچ [illegible] اعلام [illegible]
و در یک روزنامه‌های ایران نوشته [illegible] حکام اصفهان [illegible] خوش سلوک
کرد لقب [illegible] بجهت ثمره وضع و [illegible] نزع [illegible]
چون موجب [illegible] رتبه [illegible] مرحمت [illegible] حکام [illegible]
که در خور استنباط [illegible] همچنان [illegible] مشغول [illegible] آن رتبه که [illegible]
[illegible] عادت قدیم خود که [illegible] حقوق [illegible] است
دست [illegible] و البته این حاکم در رتبه را [illegible] عادت [illegible]
و این استنباط [illegible] اعطای الله

درنمره

درنمره ۵ [illegible] که محمد حسینخان قاجار [illegible] چرخ [illegible] آورده بچرخ [illegible] تحقیق
کرده در اداره [illegible] مرحمت و استعمال در علوم [illegible] مشغول شده [illegible]
همراهان [illegible] انعام [illegible] مرحمت [illegible] الله [illegible] همراهان
[illegible] مرحمت [illegible] عقلا [illegible] طهران [illegible]
[illegible] چرخ [illegible] چرخ [illegible] وزارت علوم ایران [illegible]
که [illegible] روزنامه است [illegible] در روزنامه [illegible] خارجه [illegible]
[illegible] و در نظم مملکت [illegible] است [illegible]
آن [illegible] داشت [illegible] وقوع [illegible] بعلاقات [illegible]
و در حفظ صحت [illegible] واقع [illegible] تجربه [illegible]
[illegible] که در وقوع [illegible]
[illegible] تجربه [illegible] که [illegible]
[illegible] خود را [illegible] ضعفای [illegible] دیگر [illegible] قدرت
[illegible] خلق [illegible] خلق [illegible] خود
[illegible] که [illegible] تجارت [illegible] زراعت [illegible]

که وزیر امور خارجه اگر دولت انگلیس را از خیالات جاری شدن قرارات و نبوتی

اشخاصی که اراضی را به غیر دولت روس واگذار کنند و در غیب تحویل داده کتاب علم

و فنون و صنایع و احداث مدارس و اهتمام در تربیت اطفال و تهذیب

رواج که در جمیع ملل و دول با سعی تمام و تحفظ دولت ایران شد

دور اقطار عالم شهرت داشته و از تألیف و تصنیف از علما و حکما و اطبا

و اهل هنر ایشان دخالت تازه اولیای دولت و مرکز کمال و جنبش اهل جهان

علم و قدرت رواج است باید نوشته شود دولت ایران از جمله این چند امر

رابطه و عادت است   در هر جهت ترویج دولت و قرارات

جناب آقا چون در جهه و اعتبار را از تغیرات قصد کرده بود اگر میرزا علی اصغر

روح خود را بدانند حالا در حیات میرزا [illegible] در نظر اینست این میرزا [illegible]

از اتفاق هر که با جماعت خارجه جهه بسته خاق یحول گشته اقبال

اعمال اداره نظر با دولت و قدرت [illegible] کشف [illegible] حلوان [illegible]

زخم با اداره معرفت لذا مرحوم [illegible] راجع [illegible] معرضه دلیل [illegible]

اعمال [illegible] کرده باشد [illegible] که فتنه بزرگ [illegible]

خواهد و شرارت همین قدر پرسش به اداره کرده در سفر از راه که حاجی [illegible]

وزیر کرد آقا را در انتظار کار خود بصیر جلوه داد حالا اگر جناب آقا میرزا علی اصغر خود

تقدیم نموده هم در حیات میرزا یوسف تقصیر کرده هم در تهیه حفظ خود زیرا که

[illegible] جناب خان را به اندازه میرزا علی رسید و اگر دانستی برای آقا داشت

خاطر [illegible] رسم [illegible] بشر با وقوف اهل حیات کنند کفایت تازه برای

آقا ثابت نمود

این همین بار که نفس ناطقه آن زمان بسته است یعنی عقل فعال است

و فعال باشد و هر نفسی [illegible] کرده است جناب آقا معلوم است

از [illegible] بنابر [illegible] ثابت است ظاهر [illegible]

که [illegible] و [illegible] عقل [illegible] اضطرار [illegible] دولت ایران [illegible]

ثابت نگردد [illegible] تخته [illegible] تخته [illegible]

سلوک [illegible] خارجه [illegible] نفرت داشته که [illegible]

و [illegible] سلطنت که [illegible]

و [illegible] دولت [illegible] ایران است [illegible] حاکم [illegible]

که در پیشانیت اعمال و افعال و نیکی ها نقش و فجور هر دارد که در تربیت دور و نزد جامع
حرف نیست بنگار و از آنجمله یعنی بنگارش را در دیده که الفقه وجود دیوان او
در نگاه قرائت محزون حرف کنه و الان لوای در رشته که با اصلاح دور
و کج نهی عاشقان دهر در آبادیشه و جنبش رشته دیگر جور است لذا در جنبه [illegible]
دشمن برود و عقرب هم را آنا خواهد کرد
جناب سرور اعظمی کرام الکاتبین نیست در این سه چهار سال نگار و جنبه خود
عاج بخوانه خود همه خبر گرفته و بخوانه دولت هم خبر دادند اکنون شهر و بخواند است
خبر خندق و نهرها خود کرده از کرده گذشته و اخذان خیال نخوت است
که گفته کرام و محاسن اند هم از جانب آن عالی جناب او را دیده میکنند
که خود از جانب گذشته حسن ارتکاب ان در نتیجه و در این تجربیات دوام او
و اهمال کردن حقوق خلق که از سرور اعظمی نیست [illegible] کرده [illegible] بکنند
خاطر مبارک را رقیت [illegible] احوال آنها [illegible] امیدوارم [illegible] افعال
خواهد [illegible] ما شکر کنیم این [illegible] خود تجربه ها نموده الله [illegible] حفظ
خود تهیه اسباب کرده بر

۸ علم و هنر پادشاه را زیبا هم خلق سرور اعظمی و جنت که شایسته [illegible] گو
که ذوق و سلیقه در وزارت عالیه [illegible] سخن نیکو [illegible] باشد [illegible] اطلاع
[illegible] باشد در [illegible] اشخاص تحصیل کنند ما کی [illegible] افعال خواهد
این توجه را به زیرا که املاک [illegible] نکنم فقط راجع بود [illegible] حالیه
که چند روزی هم در قیل و قال بکر [illegible] کلمه [illegible] که [illegible] دنیا
نیست گیتی [illegible] جهان
یکی از غیرت شاه [illegible] دست کشند [illegible] خطا های [illegible]
بخشنده از وقت وزارت عالیه معلوم شود [illegible] است که خواهد بود
در رفتار حاکم اصفهان [illegible] تا [illegible] ایشان [illegible] انگار نیز
است انگار [illegible] اعلام [illegible] این مملکت
عدل و انصاف باشد اول [illegible] که این حاکم [illegible] عزل [illegible] و ضبط
جمع ملک و ملت [illegible] اجرای احکامات [illegible] انتقام کشیدن از
احوال و انظار [illegible] اگر [illegible] در [illegible]
مهلت بار [illegible] حاکم [illegible] که [illegible] آنها

سهمی یاد خواهد رسید تا مسئولیت سلوک این پادشاه که تقصیر آن غصب

خدمات نخورد انها را رجوع است با پادشاه

پیش از وقوع این واقعه عظیمه دفعه اول شده که جمیع علمداران لشکر

ذکر کرده به پادشاه دادند است علم یا فائق خود داشتند جمله

نفعه [illegible] که این آخرش که کسان را که با مرور سنین ظهور صاحب

اختلاف دیگر در شان از مقام مسئولیت جا دارد و بر سر اختلاف تا

که در اینجا در بحث دخالت از جهت [illegible] بودن از مخلفات آنها

تقدیر یک بار حقیرانه در مرز علمی بودن تا از معرفت این شهر [illegible]

بود این همه تفاوت از کجاست همین که رشته کلام اینجا کشید

دفترها از بهار دخمه را با [illegible] و جواب [illegible] را با [illegible]

شهرها است کلمه است یعنی [illegible] تمام بقا را داد همچو آدمی [illegible] را

انکار کند بقای این شهرها وجود ایشان را [illegible]

از روش [illegible] این دولت [illegible] تا از طبیعت آنچه [illegible]

تابع کیست که [illegible] نمود کدام یک [illegible] تابع کاری مقتضای طبیعت و حرکت

دوری

دوری خود را بدهد

بعضی از محققین ایران که ما آنها را تعیین در لت اسم کرده‌ایم کلمات جامعه

را حفظ اینجا است ضبط کرده هر وقت از آن را نشر بسته اند بعرض [illegible]

نقصه قصه [illegible] کسی [illegible] هر چه [illegible] بکنم با خیال آثار برزخی [illegible] را

[illegible] تهیه دکانی [illegible] بعرض غرض بکنم رشته کاری [illegible] این [illegible]

[illegible] از [illegible] نقش تحرف غرض [illegible] نغمه عشق [illegible]

زحمت [illegible] که را دل [illegible] سرزنش عقلی ایشان [illegible] کشته گاه

دولت از وجود متعلق این شهر [illegible] و تحریر عشق و تمای دولت چه کار

ساخته است اگر زحمت کم کنند بچه دلیل [illegible] زحمت [illegible] خواهد

[illegible] این جا در تهیه کننده نظم و ترتیب دولت است [illegible]

[illegible] است [illegible] طبع [illegible] که [illegible] حرکت [illegible]

وکار [illegible] و همیشه [illegible] دیگر [illegible] سکوک [illegible]

سکون را جذب کرده [illegible] را [illegible] وقت [illegible]

[illegible] که [illegible] ملک [illegible]

نشت هم حجم نفت دو روزه آن کشف شد که به نزدیکان ایران است
و چاره نمی‌شد که دولت ایران را محتاج کمک همه کرد و ساعت به ساعت منظم
دولت ایران را حق این نفع و منابع نفت اختیار کرد و غیرت خود را به حکم
ظاهر نکنند و نسبت به رعایت چه وقت از جانب این کمک احتیاج ظاهر شود

دولت ایران کرد بعضی از تشبثات جهات چال خود و در زوال این چاه
آنچه که نفت و رعیت را آزاد نکنند و حق خود را خواهد کرد که از منفعت آن
اعراض کنند همین ضبط کردن نفت الحال لازم است که بیش کمک حاضر نشده
را کامل ترقی جمع آوری بکنند رعیت هم هست که و چاره این قسم طلب نمود
برای حفظ خود و عقاید خود منافع نقض قواعد که در حقوق و حفظ ضبط است
رفض خواهند نمود و دولت دیگر اتکا کنند و مانع از منافع برای آنها نیست
برای اتحاد قانون هرگاه در کمیت چنین انقلاب و سلوک ظلم اکبر تر هم
رفع نیست و تعقیب نظام دولت شود اگر چه بسیار دلال بر ضعف و تصرف
امکنه انقلابات داخلیه رعیت دو دم لکن قدرت ندارد که تغییر تبدیل

نتیجه آن اگر به جا بیاورد را برسانید موجب خلل سعادت هم دولت را جسته شود
ولو چرا رفض با آن خواهند نمود و بعضی دولت و تحقیق در نظام وضع انقلابات
و تصفیه آن را بنمایند و تا دولت ایران این ریاست و حرکت و کمک را
که محتاج است ایشان لا بد بدانند و در حرکت است آنقدر با خبر در کمک ایشان
که این حرف فهمانیده شود از جمله حقوق است که رعیت کمک این مطلب است
وجود قوه کافی است تا ادامه خود را شرط وجود دولت دارد و از لطف
این است که باری آن
تا این روزها در تمام خارج که تقسیم دو دولت را انجمن نظر نمی‌کند است را بعد
یک تغییر که سال آینده عنقریب در وضع ایران بهم خواهد رسید و از آنکه
در طریق نیست و کلمه دولت خود باید شکایت کرده الحال از حرکت آن اشخاص
و تقدیر آنها هم با پادشاه از ضعف دولت را نموده پرستی و کلمه
دولت تمام بطلان کنند که مخصوص در علاج این خطر انگشت و در دولت تا
در ترقی ایران حادث شود و از آن این است هم آنها در خواب امروز
لکن دولت ایران به حرف را آنقدر از صحبت و خیرخواهی کمتر غفلت کرده

که انگلیس از جهت هواداری خود نگاهداری دولت روس و پیشانی ... و معاهداتی که در کشت

و قوام دولت ایران داشته در استقلال افغانها و افغانستان دارد

معاهدات عثمانی با دولت ایران یک معاهده‌ایست که اصلاح آن تا

معاهدات ممکن نیست و دفعه در باب ... آرزومند اجرای آن است

تخفیفات ... آن همه تحفظ و ... از جانب ... عثمانی

وضع ... نقره و ... سکه در املاک ... دولت ... دولت

ولی تا این درجه نمی‌خواهد ... و ... خود ...

روز ... روز ... شاه ... است که دولت عثمانی ...

دولت ایران با ... ولی ... بلکه ... در امر قطع ... و

شایع باشد ... ملک ... خود ...

سکه ... ایرانی ... در ...

... که ... که در

... که آنچه ... شرط ... دارد

... ایران

دارد

برای اشتغالات شده برسیده و ... تعلیمات ... که دولت ایران نو

... خود آگاه کند

اهالی ایران آنها که عقل و تجربه دارند بواسطهٔ ... غیرت و عدم استعداد ...

... و هرکس در گوشه ... بعضی در ...

و بعضی در بستر ... اعمال ... حیات آنها ... است ...

... ثابت ... عقل ... که فقط ... شده

... حاکم ... تحفظ ... که ...

حیات ... قضا و قدر ... عالم است ... که ...

وضع ... شخص ... که ...

خود ... رحمت ... ایران

... رحم الله ... که ... ایران

... ... چون ... دارد

... عاشق ... که ... عشق

... آنها از جان خسته و دلگیر گردیده که نه قدرت بر معاش خود نگاهداری ...

اگر بالفرض یکبار در مهمی بالضروره فوری الارشاد کنند که بجا و درست شده نگرفت
و خاموشی را بر نطق و خیر ارشادی را ترجیح نمیدهند و در محضر بزرگان هم بالفعل و بالقوه
در تقریرات ... که کرت ... و اینها مستغرق خیال ... مطلق
سخن خیر ایشان شنیده نمیشود

فقرا و درگاه ... بطور ... که ... نفیر ان ... که ...
... ایشان ... و ... نیست و در ... ایشان ... چرا ... اهل
که رحم و انصاف ... علوم ایشان را ... ازبابانی
... علت ... شدت ... خاطر ... در قسم ... است
و ظاهر کردن ... سایر ... مستعد نیست ... فقرا ... ان
اینها ... جای ... عظمی را ... که ... دارد ...
... حضرت ... و ... واقع ...
کرده و در ... سکوت ... و ... قبارت ... و ...
عرفان و ... کردن ... هر ... که ... نجات
طایفه که ... تحقیق تجربه ... و ... خانه ... بوده

بعد از

بر جمله ... که ... باب ... خود ... تربیت ... کنت
... که ... دنیا ... آخرت است ... باب ... ایشان ...
که ... ایشان ... انتقام ... دیگری ... عنایت ... از ایشان
العجله ... غربی ... دیران ... که کار ... طمع ...
... دیران ... کنند ... که ... ایشان
... نمایند

طراران جمله که ... ظلم ... تعرض ... مستحق ...
... ایشان ... آن ... که
... ولایت ... بعضی ... تصرفات ... بیمار ...
و ... فروشی ... دولت ... درخط ... که ... دار
اگر ... اقتضا ... که ... الفاظ ... ایشان ... اند
سهولت تکالیف ... مردم ... اند ... که
که جمعا ... دولت ... ثبات ... آن ... قرض
... که ... ثبت ... در ... تعرض ...

رسانیده و داوش هرا را خار کرده بهشت نشانه   و از این جهت هم تقصیری نمود
فرموده بایست ز دکهنه تجلت سعادت سال کهنه به سال ز کان رشته ببندیم
آن رشته دیگر
عوام الناس ایران را اتفاق و دل زراعت کرده و رکود دیگر است عزا را درگذشت
با سامانها هر یک زبان حال نگاهی دارند و دسته راه سعادت و بر بیان مالی
سالکین عرصه ارباب کین شهر تنگ کرده نیک تزلزل از زمان مردم ارجمند
ساکنین قوم تسلیم صرف شده‌اند   در نهایت نظر و چون نقال [illegible]
ساکنین آنها کرد آری تشنه   تشنه ساقی لعذب واقع
حقی از کرد آری دوستی که در این حال جبرا [illegible] علمی داده جهان را تزلزل و کمال ایمان [illegible] شود
تنها [illegible] تازه و بهم رسیدن احوال مردم [illegible] و دره جان به رسیده است
[illegible] بایی اهل دل آنکه شد و در توطین شهر تنها خانمان خود [illegible] است که
شد [illegible] در بعضی سلطنت که احتفاظ نفوذ است فتح هم سیده [illegible]
قوه و کفایت در این نیست کمک نفوذ است و در نظر [illegible] شکفته [illegible]
انقلاب کف کفایت هر کس نفوذ شد که هم مشوق است [illegible]
کلماتی دیگر

که زمین کمی و جسیع اراضی و دو قرض الحسن هیچ تکلیف نیست طرح سازند
و حرکت کرده بنقد و نقدا از زر بزرگان شهر صادرات نکند و من اهل حق
الله یا قلیل و لکن لا طریق الی الوصال   در هر شهر تحصیل الصدرات
که ازین کرد جای امور خارجه نساخت و خلفه رسیده و ترتیم ترتیم و تمرد و ... برد
آن تنکیه دو داغ ... الدر ده از هوای حرب است و فضا ... است
11 التفات و نیم و حذاقت نکند   افتخار زنی و انا المنتظر للدفع اکرم از دی
صدارت عظمی در از تقریرات خلک و تقلیه است سرد تر از یخ بنگ
12 آب خوردن کترات نقیعه الظمآن و کنه   اگر از این تزلزل شود
که از تو فر فرح که در دلگشا درورت خارجه اهمیت و جمع مردان و کار آگاه
حاجی سیف شده در دولت زوال چه ضرر زده از روی اعتقاد سوزانید
که ام کارها را فاید و تحت قاعده است با عیاری سلطان بار که از عرض رسیدم
نگاه و دربار بردم   انقدر بنفوذ که جانست و در جهات رجحان هم
و کملاً را بزنند   و دو لطف است رغبت بسیار جمله در کرم جمله نگار
شد انتقال و از زر و زانه از روی زمین رخنه   و در الفضم دل انکه شکل اگر نیک

آب شاه و هزار سنگ آوردی برگهات کنه خاطر است رگ ریشه او علم
عطش خود را آب در دین نشانه و در باغ فردوس آورده تشنه
کعطش از آب نرم و نمک ذره و فا از چشم و دلش [illegible] را است گریست
[illegible] که [illegible] او [illegible] است علم تصنیف [illegible] جان
تصنیف [illegible] است که سلطان [illegible] قیصر [illegible] جامع [illegible]
[illegible] که از [illegible] [illegible] شهر گشته شده
[illegible] این [illegible] است [illegible] [illegible] است دارالفضل [illegible]
الطاف [illegible] است [illegible] که از [illegible] [illegible] که
ساق را [illegible] [illegible] [illegible] است که از [illegible] است [illegible] آمد
[illegible] [illegible] [illegible] است
[illegible] ایران [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] کرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایران [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] که این [illegible] است آنچه [illegible] [illegible] کرده [illegible]
[illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است که

ارده

در صد کشف [illegible] [illegible] که دست [illegible] است که [illegible] [illegible] [illegible]
١٣ شهر زد که از [illegible] [illegible] [illegible] علی الغفلة [illegible] سلاح کنه تعقب [illegible]
و آن خنجر خون آلوده را که در [illegible] است دست گرفته روی خود را [illegible] است که
و او از [illegible] [illegible] که [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] و انی
الفاظ [illegible] العامه [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible]
١۴ باستش [illegible] [illegible] الله [illegible] التربة [illegible] است [illegible] التربة [illegible]
[illegible] الشریر [illegible] الملة [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] الابات [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible] که [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و آن [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible]
١۵ خان [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
هر کس در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ضعف خاطر پادشاه و قوت و قدرت سکه رای ایشان در ضبط کردن امور

و اهمال کردن نفوس رشت حال و کفایت صدر اعظم بقدر در استقرار امنیت حالت

و نشستن بر دامان وعده صریح سه اسم که حوادث متتابعه که ممالک ایران

روز آورده‌اند عنقریب صدر اعظم را تنها از این تکلف کشف نکند که جمیع آحاد

و افراد ایران کشف خواهد کرد و کسی قبول نخواهد کرد اکثرش از این تکلف در پیش

حاجی آقا بهمن را بگیرد اقلا حرفهای نسیم روز باب نظم صدر را از خارج در پیش

و کلک چه در لذه

ممالک ایران از ظلمهای فوق العاده، عدد رطانه در قطعات آب قطع حجت

الهی و اتفاقات برزنه و قحط آب چنان سلوک المنفعه کرده که تکرار

حرف و تشنیع از خیال کس افتاده، و ام دفعه‌ای ام دا اهد شده و تصدیق

قوت ادبیت هیچ کاری نشستن بر جهت روزی که دست در

ایشان بر جهت تحقیق زور رفته است تحقیق و نفی دعا از جهت نوشته

رش تکیه در قطع و جمع این طایفه نفی و اتفاق این نزدیکی کرده در تعقل جانداری

نرسیده اگر تو بر او الا تقدیر روی فی نور، الم تغفت ولات دارالامان

و ام شد

خواهش این نقطه هر که مع دارد امروزه آن قوام سکه بهمن است از آن

نتوان خواهد کرد تا آنچه که هم زرع بازار روزی آن بواد غیر زنی زرع مردم شود

و نیست این و بر را بعضی غلطه که ضمیر آن است بیک ترحی و بطی از حال کرد

که بابت تحلی عاید حقوق باشد زآن بال از حوصله این نسخه خارج است

از وقتی در این نظمها و ظلمهای الکار در صفحات ایران ظهور کرد اختیارات کلیه

این دولت در میان مردم توزیع و تقسیم شد الحاصل جمیع ممالک مجرد شده از کجا

جنبه کفی نیست تعهد ضعف خانه و کلی کرده نرخ و کمی آن اراده کند

این است هر چه بخواهم از کلک بگذار و در نرخ ما از اظهار و چون رای اجمال حرف

نیست قرض نامه در نظر نیز بر نشر کرد در عنوان نحر سکه نسخ آن اهم عنصر ادوار است

تجربه نهیه عرض شدن بزرگتر قوم و قدم کنم چه بر که اگر آن کنم آدم را در

بهشت عدل بردن کرد این کنم آدم را و بر نهایت تخت جلوه داد

سکه انکار از سکه ترقی اکنف بالشری تعرق برسد و با نهایت سکه بنوشید

و کارهای خارج وشته وشته وشته بهر روز بر او زآن روز تا جان سکه اگر

روزی فرض سهو از افق نور طلوع کند که طلوع سکه از مغرب آن است

قابت بر است که گاه طبعت نه در دفع نقصان آن ضعیف که از ناله فضلا در از

قوت بگیرد و کار آن اتباع البلغا را صحیح نکرده اند تحقیق نثری خلاف از تذکره نکند

که طبع نه کلام از دفع آن عاجز ماند و اختیار جان خسته در حد از آنچه بود بالا در رود

ضبط فن ادبیات که اکثر قدیم است به حق حجت از ادراک لطف آن [illegible]

ترک زبان دقت است و ضبط احادیث مردم که در معنی لغو کردن مردم را در غایت تحقیق است

همی گماشته اند و حفظ نقد جان خستگان را که همی دارند ... [illegible]

از جمع روایات زبان که صاحب آن معین است و جمع دیوان آن تحقیق صورت نظر ١٦

نخواهد صورت آن در محو نکند که صاحب متن قابل رنج در دیوان کتب که

بمعنی رنج بسیار خواننده در تزلزل تحقیق باشد و درین باب رجوع به تحقیق نیست چه اینکه

بیش کم خاطر ارشاد از ذخیره کرده که روایات آثار مردم را در تعجب و ملال نموده

گشته باشد خالصه تر و ضبط دیوان و آثار مرحوم آن درست الحال غربت

کرده دلهاشان قدرت ثانی با اقتدار خانمان سعادت گرد اقتضای لطف

اعتناک در بین تملک در شنوده است حقیقت عهد است و قوت

نظم بیهوده رزق عقل و خاطر آن عالم از دیر دل تحقیق کسی است این نسخه نیز

در انتظار

در انتظار روا داشت که آثار صاحب آن فخر کش آمد و آن در آتش ... آمد تور

از حد رود را کور گر کشیده جا نشسته اند در زلزله تا دل گرفت که ... [illegible]

آب بهاران آورده اند و بیتاب گر گریان لطمه تقریر قانع شده تا آن تاریکی

گرفت و گوش هر کسی رفت جان دیدیت و از کاران درست تقیع

آسوده همی آن ازدواج است آن تحقیقی تر و کتب جمله نظم الهی تهذیب طبیعت

مقرر کرده انگار لوح ضمیر ارشاد را کم در آن نهم ضیا که اصلاح آن در خط و خیال

کامیاب رفته تو تقطیع تر و صفحه آن در سیاه تحریر که تنزل در حرم در

صفحه بر لکه تر و صاف و با له کرده جواب نشست بیان رنگهای

صفحه ای از آن آنکه گفتگو نکنی بسط کرده رفته اطلاع شرط است شده که همان

نظر شیرین صدر نکنی تصور خاک صورت ثانی نیست گرفت از هر کس

رکوع رفته تو که از نحو گرد نور که کاک الله هر چه در کوه تو افزاید تمام

انفوذه مشام همسایه را قطره اند کرده از روانی آن که گشت بعید والله بار که

زیرا که وی نمود و دعا کرده تو از حق نعمت را کرده و جا به جا کاتب را کرده از کرده زود است

خاب آن معزول نمود

این مجموعه رکب است از اجزای متفرق انجمن مبتنی بر احوال که پیش از این

عمل در آن ... رابطه ... کسب راحت که ... بر امثال امثال اینها تنها است

نفع است ... استحقاق عقیق ... مجمع آن ... مستحق بحساب است که از ... مصلحت

عمر خارج ... اعضای مجمع ... اینکه ... تا هفته ... که ... نطق نو ... است ... پیش

نفاضله کم عقب ... است استحقاق ... ها ... گشت نفی ... است آقا ... گوشی

جاسر ... سعادت یک نفر است ... و ذات ... شکال ... عدو

نطق خود که ... الحمد ... است کلک ... ترتیب ... آماده ... فرد ... برای

در کین تو ... تر ... دادن ... کش داشت ... بخشش ... ترکه از ... است ... فرصت

سعادت نشست ... عباس ... کشته ... گرفته ... ... رحمت ... روان ... گو

و کیف خدا ... تو ... در حمله ... روی ... ممکن است ... جماع عقلی ... جنگ

نقد ... جوهر ... حاصل ... در هوا ... اعضای مجلس ... کار ... شکر ... از

منظورات اقوی ... قرن ... شده سعادات ... مجلس علما ... اعتبار

... ارکان ... قرن های ... شده ... حصول ... حال ... است ... علما ... مشغول

... ان ... رتبه ... کرج ... حضور ... دست ... دلم ... کار ... حضرت ... صلوات الله علیهم

در

پس از دو کمال ... نفاذ ... که ... سکوت ... نام ... کرده ... مع

... نهایت ... آن ... صحیح ... کنه

در آن است ایران ... نعمت ... که ... ترتیب ... کفایت ... خود ... که ... ایران

ملکی ... پادشاه ... ترقی مملکت ... آنقدر ... نیست که ... علم ... اتفاق

... ایشان ... نیست ... آه ... قوم ... جمعیت ... که ... جمع ... کرده ... برای ...

نعمت ... دولت ... ... آلکهالی ... لشکر ... عرب

... عجم ... توجه ... ایران ... صحبت ... خدام رکاب ... در جوار ... الکفار علیه السلام بخورد

هر چند دولت ایران ... کفایت ... چیزی ... خواب ... کرد

شمع ... ما ... که کار ... جوانی ... خواهم ... دولت

ممکن است ... در ... نفر ... خود ... مجلس ... وضع ... نیست ... نفع ... ره

... نقص ذلیل ... ایران ... با ... عیش ... رسته

شاه ... روشن ضمیر ... عدیم النظیر ... بر ... از ... مقطع ... بپذیر ... مهر ... دو

دولت ... غرض ... ... است ... کرد ... الله ... نصیرت

... بسیار ... که ... است ... ضمیر ... روشن ... داده ...

اگر قلب دولت از مطلع دیگر جلوه کند و انفصام ملک و دولت انتظام گیرد

که مغرب را افق مشرق افق گمراست و تعیین دولت را منتقم حقیقی [illegible]

و چون این قضیه مسئله گذشت رجوع به نفس [illegible] معرض قصص نموده است [illegible]

تحریر این خجسته تقریر که از روی حساب [illegible] دست آمال [illegible]

از هجرت حضرت خاتم و فخر بنی آدم گذشته در تتمه این سفر که [illegible]

این تحفه مشتاق [illegible] در حین خطرات حضر [illegible] نظر آمد [illegible]

که [illegible] لطف [illegible] تحریر شده تقریر [illegible]

در حوزه [illegible] و از فروغ لطف [illegible] آنچه [illegible]

در حضرت [illegible] رعایت [illegible]

[illegible] مجبور [illegible] مکان [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] نجم [illegible] بخصوص نوشته [illegible]

گرفت [illegible]

این سفر [illegible]

[illegible]

سفر فرخنده نجم [illegible] که نقد دست [illegible]

[illegible] مستنبع [illegible]

در عبارت این سفر محرم گردد [illegible] ممنوع نجات [illegible]

فرصت [illegible]

از فوائد [illegible] این سفر فضیلت قلم [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible] نفس [illegible]

[illegible] آنچه [illegible]

[illegible]

[illegible] خواسته [illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible]

در قیمت سطوره مبرف حاصل شده که دولت از قوت و قدرت تنزل کرده

و منجر به تعذر حال و پریشانی است و در این روز بموقت راهی نشود [illegible]

و استقلال ایشان و روابط نفع ایشان شده و تو [illegible] بعد از [illegible]

و از آن اقدام کرد با همه جمعیت ایشان و تفریق [illegible] از [illegible] حکم [illegible]

بلکه تمام دارایی خود را مصروف داشته تعلیم و تربیت [illegible] جمعیت [illegible]

جمعیت نفوذ تا باز باشد بعلم کسب در دولت و از آن اطلاع از قول کرد [illegible]

و از اجرای آن ها [illegible] حق ایشان قبضا کرده [illegible]

و برای آن [illegible] کرده در دولت [illegible]

و [illegible] و در [illegible] است [illegible] ایران

بر وجه است مستحق [illegible] بجهت [illegible] مجمعه [illegible]

[illegible] است [illegible] عنوان [illegible] شده [illegible]

و نخوت [illegible] نشسته [illegible] بجا [illegible] ایشان [illegible]

عاقبت ایران رسیده و ایشان [illegible] که [illegible] جمعیت [illegible] ۲۰

[illegible] باشد [illegible] خود [illegible] ایران [illegible]

[illegible]

که دیگر [illegible] تربیت [illegible] کردستان و عربستان [illegible]

[illegible] عراق عرب [illegible] که [illegible] ظلم حکم [illegible] ایران [illegible]

رسیده که [illegible] عراق عرب [illegible]

ایران [illegible] جمعیت [illegible]

[illegible] که [illegible] اقدام [illegible] خود [illegible]

و در حکومت عالیه ایران که [illegible]

[illegible] که [illegible] ایران [illegible]

[illegible] است [illegible]

ایران [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] تشریح خواهم کرد

و [illegible] امروز [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] است [illegible]

عهد ضحاک تنبیه بکند و بلکه بر سلطنت ضحاک از اندرون کمک نموده و ظلم او را پیش

داشته اما سلطنت ایران صحبت ما قانون و ظلمها را نهایت محاکم ایران نبود

نشد که نیست بکرده بر ارفاق ندارد درینجا که ظلم بد قصد کند که از

ولیس الذنب لکلی کلهم ذنب و لکل بعضهم بعضا عدوا و دیگران قانون را

حق را از هر قدرت ایشان برده اند که ظلمها یک و جان از هر حق ایران

سلب کرده است در زمینه این فصل بگوید مملکت ایران از سلسله خیمه عالی

عهد در آن دنیا طلب مرض کار بر قتل شده مرتبه که خطر گشته اند که

دران ظلمها با حد و حصر رفع آن فقط تعهد نیست است هیچ وکیلی نادر نیست

ریاست کلیه ایران تعهد و عواید فقیر نمود شده و طمع حاصل ند وجود ما

ر وجود حیوان داشت و رحمی آن بلاد ما است و منع انقضا در ایران این ایالت مملکت

نشد زیرا ان کرده و وجود در زنبیل آن و حفظ حقوق و حمایت اندرون تعرض

ای از شعبات و مستعد تفهیم بکشد انقضای در تن نهایت آن صبح

حسب [illegible] تمیز داد و بجای رفع دزدک میتوانم که اگر در این است ادا

هیچ نقص نبود بکلیه این کتب طلب دارند که از نوع ترتیب ترقی است

کافی است بگویم قوه که بمنزله روح طبیعی است در خود وزارت عزیزی

دولت است در ایران مرتبه ضعیف مبهم است که بعنوان فقط دولت را

حفظ داخله مملکت و دفع حمله خارجه را این وسیله خواهد گویا و این همه الان مشغول عمارت

نیز از اضرار خود نگوید و وزارت امور خارجه بغتاً کشف نقاط مختلفه دولت و سلطنت

جهل و قدرت باشد است این وزارت جلیله چون از وزارت [illegible]

بکند حسن رفع او فوراً در خارج اثری نبخشد و آن از جمله فاجعه ملت دیگر

ایران الحق از وسعت درونی این وزارت امور خارجه گردد است اما

از وسعت درونی هیچ از طرف انتشار شده و هر که در وزارت خارجه را خدمات

هندی طبیعی است متحمل کرده و هیچ جای خود را از یک جهت ظلم آن میدارد

و هم نسبت بشان سلطنت نقص بحقوق است و هم نسبت بحقوق دولت

در اینجا سبب این است که از طرف دولت بلاد خارج اهانت شده دار وزرا

با تدبیر جمعی را اغوا و منفعل بکنند با آنکه کرده یک ستون را باقی نگذارد

تا دیگر کشته نکند این کار جمع قوه و قدرت هم آن کس بردن می آید مستقیم

واداشته و در نظر داده که این امور در ترتیب امور ترکیه و عراق ایشان را به توجه

تمام وابسته به کشف سرقت و کشف قتل و تعدی او در خصوص طلاق زنان است
که در انتشار آنها بزرگترین دلایل هم خواهد رسید و غالب اتفاق می‌افتد که
هم [illegible] دولت نظر ترحم و نقض عادلانه دستگیری [illegible] نمی‌توان
طوری که جمعاً در [illegible] این حقوق واقع است که نفقات [illegible]
اختراع کرده و نفع آن حقوق داده است دیگر بادشاه و ایران در علم [illegible]
روزبروز نظم داخلی و نتایج عدل و انصاف بر آید هم تحصیل [illegible]
روان است و درباره این درجه تشبع واقع شده [illegible] نقض کرده ٢١
در این علم عمل بادشاه [illegible] که اگر یک [illegible]
قسم القاب [illegible] کند و نفوذ آن مملکت [illegible]
تجویز نفقه [illegible] کشور بادشاه [illegible]
مملکت حاکم [illegible] دیگر موقعیت علم [illegible] بادشاه [illegible] ٢٢
نفقت و عدل را که نتیجه علم [illegible] است [illegible]
[illegible] رعیت [illegible] گذشته [illegible]
در [illegible] بادشاه در خاک ایران که [illegible]

که خانه خود [illegible] کرده باشد تعیین خانه را [illegible] خود خارج [illegible]
در مقاله [illegible] تمام اهل ایران [illegible] بزرگترین [illegible] ایران
که در خانه خود [illegible] قناعت کرده و جمیع [illegible] ٢٣
[illegible] گذاشته [illegible]
در مقاله [illegible] وضع حالیه ایران [illegible] تمدن کرده
دیگر [illegible] حقوق [illegible] است
[illegible] القاب [illegible]
[illegible] القاب [illegible]
[illegible] القاب [illegible]
[illegible] خارج [illegible] در این مقاله [illegible] ایران [illegible]
[illegible]
[illegible] در این مقاله [illegible] ایران [illegible]
که [illegible] ایران [illegible] هر نوع [illegible]
[illegible] از طلوع صبح تا غروب [illegible]

تعلیم شکسته از تعلیمات عمده آنها این است که راه عمر را بر تنبیه در وهله نخست گسسته
بعضی چون اهل آن اجتماع مردم را با سستی و فتور مجبور نماید و در دعوت سامان
مهمان و میزبان مایه عادت امروز است اهل که در کار جوانان و پیرمردها مرتبه
عذر شان خواسته است هر دو طرف را تصدیق کرده و از عدم مرشد و کمال آنها بطفیه
حسنات اشخاص که اظهار اعتبار و حشمت است اتفاق خوف دور است
در نظر دوستان رفت دیوان بزرگ تشبیه است شد و در کوچه‌ها و شهرها عادت و جمعیت
علی نعمان اسکندر شعار اسلام است کار و دو مرتبه سخت‌تر که در دوران بحث
که نصف خلق ایران را دارد با آن عشیره و چشم دیگری با عار شکسته تنزل ملک ایران
در دو سال وقت امروز جوانان فکر کردند در مقام مسئولیت ... مرکب
و لغات خودشان و اسباب دانشمند بوده در عوالم هرج کشته هم در اتفاق
شکوه معارف ایران را دارد که از خوب و زشت بخبر بر بحث
خواب آلوده و تردید که نه حرکت و سکون داند نه عدم تمیز از حقایق
زشت کار و خضوع و خشوع نماید و تقدق ... و الکن ... بهر
اعلی ... المصیر رایت گویند کلام غالب در جنگ ... ایرانیان که از مردم
در نظر

و شیطنت مایه زرنگی همراه است و تقویت آن مایه کثرت حیله‌ها که در حفظ آن
بکار برده با دست شاهراه حسن کفایت و اظهار مطلق و لقمه خور کرده تا آنکه ... ارزان
شده زینت ... مردم ایران را در اطوار قدیم دین زرتشتی حقیقت است
در مقاله دوازدهم که صنایع غربیه از مملکت را تقلید کرده ... در ایران صنعت
جدیدی اختراع نشده جز بعضی کارهای عامه نمودند و آن صنعت نقاشی و حجاری زمان
ساسانیان است که در دوره اسلام تغییر شکل یافته و ... جمله اولی این زمان که
خود را در جمله بالای ... و این زمان هیچ عادت نموده مگر ... دور از آنچه
در دوره ... در مقاله یازدهم ... در علم طبیعی بزرگ ... جسته ... را
از چه شرق است ... صحی ... گنگ ... نشسته ... جنوب است از اعلی
علوم ... دیوان ... در این عصار ... خطر است ... زری
امه ... اهالی ایران است که جمیع ... در وقت ... کرده ... بعضی ...
دیوان ... شخص است ... دفع ... ضعف ...
غفلت غلط ... در اختراع نافع شد
حکیم ... طبیب ... علیمان ... طب ... معالجه

پس بروزه گرفتیم دوران بروج رسیدیم

ملک دوران درین کار رسیده و حالت اختصار که به بابت بروج از عالم ارواح
صلاح میشود که جهت بزرگ ایران کاشف از نعمات جنابات از جهه
تقدم مبارک باشد و از دو دو دست از جانب سلطان عادل و داد او حیات
سعادت از قبل المرصاد صادر اعلی بخشش جریده دلداد علیه کفاره الحمد والله
باقی دفع قانون عدل است چنین دوران رخصت مکران سعادت اعتقاد
قدیم را نسخه نشاء اوزی قدر رسیده و طبع دیوان ازو روش قانون قاهره است
در اکثر فه الف ار چنین که تو در اعتقاد شاه شه اهل علوم رجال اعانات
که درین غیبت کبری مالک محروسه محزون شد و هر آنکسی در نامه بالفعل ایشان نکند
خودی در هنگامه نیست درین قحط عام که عالم لغات آن است
لعل مهان جزو که در جمع عهده چنین نقش نمود قدرت کار دربار رقبت
کنم افزود و از عهده آدم کاشته و دو نفر از خود نقش رو ح است در
ایران ازین جهت خود مستحق است او را مسند نشد و اقتدار است در است
دعای شدن بیان باشد و به هر دم در ساعت سکون اهل کار است در ...

لولو در صحبت اسکی دنفر وجود مبارک از تیر سلطنت در آن عهده بر شیوه اوف
توجه خاطر امام تفرج اطراف و جیگا اهل معروف که تقدم ایشان مدح تهیه بابک
بیت تعطیل نهاد امکان دیگر است و تعویض کار بود از این متن
با دولت غنی خواست میکرد او را سفر باشد و را به از فرح آه خود در دولت
قبل از تعریف و حکایات سفینه که از دو هزار این هیئت بابت خط آنکه
دانش بسیار لک بود والله ظلمها و در برای رخصت رشته این نظم غرض او ادام گسسته بود
الا که دولت دوم سفر افغانستان و لذت امرا طالب رتبه و از کمال شاه ند کونا بیات
نقطه سرسبز جهانی است و جنبه بهار است برف آن پس باشد بهمت و تسهیل دو صفت
سلطنت بهار این سکه امرا طور روس در دو کار از رزق و بالا کرد و تکمیل دولت
که تقسیم دوره خلقت بنقشه از دوره جمهوری مدت دوره او فه این است و دور خود احق این
امتیاز نشد مهر تکمه تونس خاور دشته و شرط به نشان کمانچه تقدم نشان
تا با اهل کار رخصت در بارت که در رفت دکشیده تا شوکت جلیله او
اهل وسال رحمت که از اهل دانی خود که عدالت خلافت است بر تمام
خاطر باشد چنین دوره دار رخصت بنفشه حکمت دولت و دحجت از اهل علوم قدم

و نفاذ احکام عقل و نسخ فتاوی نفس و تعمیر رباط شریعت و تأیید [illegible]

تا در سایهٔ خواسته کردگار است

تحریر این نسخهٔ شریفه باتمام رسید

در روز شنبه نهم شهر [illegible] المعظم [illegible]

دار الخلافه طهران

این نسخهٔ شریفه را از روی [illegible] تصحیح نمودم

[illegible]